

بیان چند حقیقت

(ردی بر تحریفاتی از اهل تصوف)

مؤلف:

احمد فرهادی

عنوان کتاب:

بیان چند حقیقت (ردی بر تحریفاتی از اهل تصوف)

نویسنده:

احمد فرهادی

موضوع:

عقاید (کلام) - بررسی عقاید مذهبی شیعه (زیارت قبور، شفاعت، علم غیب، امامت و مهدویت، خمس)

نوبت انتشار:

اول (دیجیتال)

تاریخ انتشار:

خرداد (جوزا) ۱۳۹۶ هـ ش - رمضان ۱۴۳۸ هـ ق

منبع:

سایت تمکین tammkeen.com



این کتاب از سایت کتابخانه قلم دانلود شده است.

www.qalamlib.com

ایمیل:

book@qalamlib.com

سایت‌های مجموعه موحدین

www.qalamlib.com

www.mowahedin.com

www.islamtxt.com

www.videofarsi.com

www.shabnam.cc

www.zekr.tv

www.sadaislam.com

www.mowahed.com



contact@mowahedin.com

محتوای این کتاب لزوماً بیانگر دیدگاه سایت کتابخانه قلم نمی‌باشد؛ بلکه بیانگر دیدگاه نویسنده آن است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

فهرست مطالب

فهرست مطالب.....	أ
مقدمه	۱
موضوع اول: استمداد از ارواح انبیا و اولیا	۱۱
متن برگه	۱۱
جواب	۱۱
موضوع دوم: شنیدن مردگان	۲۷
متن برگه	۲۷
جواب	۲۸
اما دو حدیثی که در این مورد اشاره شد	۲۸
آیا مردگان می شنوند؟	۳۰
اما تفسیر این حدیث	۳۳
نتیجتاً	۳۸
شبهه‌ای دیگر	۴۱
شبهه‌ای دیگر	۴۱
شبهه‌ای دیگر	۴۲

- ۴۲..... شبهه‌ی بعدی
- ۴۷..... موضوع سوم: جواز سوگند به غیر خدا!
- ۴۷..... متن برگه
- ۴۸..... جواب
- ۴۹..... اما آیا ما می‌توانیم به غیر الله سوگند بخوریم؟
- ۵۱..... اما حدیث دوم
- ۵۱..... اما در کل می‌گوییم که
- ۵۳..... موضوع چهارم: جواز تبرک جستن از قبور و اماکن
- ۵۳..... متن برگه
- ۵۴..... جواب
- ۶۱..... اما رد شبهات وارده
- ۶۳..... موضوع پنجم: اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن
- ۶۳..... متن برگه
- ۶۳..... جواب
- ۶۶..... الف) مذهب امام شافعی
- ۶۶..... ب) مذهب امام ابوحنیفه
- ۶۶..... ج) مذهب امام احمد
- ۶۷..... د) مذهب امام مالک
- ۶۷..... و اما رأی مفسران بزرگ اهل سنت در این مورد
- ۶۹..... کلام آخر
- ۷۱..... منابع

مقدمه

إن الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره، ونعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا، من يهده الله فلا مضل له، ومن يضلل فلا هادي له. وأشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له، وأشهد أن محمداً عبده ورسوله وحببيه وخليله الهادي الى صراط المستقيم والداعي الى دين القويم، صلوات الله وسلامه عليه وعلى سائر النبيين وعلى آلهم وسائر الصالحين وتابعيهم بإحسان إلى يوم الدين.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [آل عمران: ١٠٢].

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ ءِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا﴾ [النساء: ١].

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ ءَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ ؕ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾ [الأحزاب: ٧٠-٧١].

أما بعد: «فإن أصدق الحديث كتاب الله، وخير الهدي هدي محمد ﷺ، وشرّ الأمور محدثاتها، وكل محدثة بدعة، وكل بدعة ضلالة، وكل ضلالة في النار».

«اللَّهُمَّ رَبَّ جبریل ومیکائیل وإسرافیل، فاطر السماوات والأرض، عالم الغیب والشهادة، أنت تحكمُ بین عبادک فیما كانوا فیہ یختلفون، اهدنا لما اختلف فیہ من الحقِّ بإذنک، إنک تهدی من تشاء إلى صراطٍ مستقیم».

همانا خداوند قادر کریم، انسان را از نطفه‌ای بی‌ارزش خلق کرد و خلقتش را متناسب و کامل گردانید و او را در بهترین صورت آفرید، سپس او را کرامت و شرافتی لایتناهی بخشید و طبیعت اطرافش را مسخر او گردانید، تا انسان بتواند آنچه را که به عنوان نیاز در درون او به ودیعت گذاشته شده بود، از ماورای خود ارضا نماید و برطرف کند. بدین وصف خداوند ﷻ نعمت‌های فراوانی را چه در درون خود انسان و چه در اطرافش به او داد، تا زندگی دنیایی برایش آسان و دستیابی به آنچه که لازمه این زندگی است، برای او میسر و ممکن باشد. نعمت‌ها و موهبت‌های الهی در صورت‌ها و طرح‌ها و رنگ‌های متفاوتی برای انسان جلوه می‌نمایند و انسان نیز در راستای اهدافی که در سر دارد، در زمان‌ها و مکان‌های مختلف از هر کدام از این موهبت‌ها بهره می‌برد.

اما به راستی نفیس‌ترین و عزیزترین نعمتی که خداوند ﷻ به انسان داده است، همانا نعمت هدایت او به راهی است که مورد رضایت خداوند ﷻ می‌باشد. هدایت بشر مهم‌ترین عامل پیش‌برنده او در راهی است که منتهی به سعادت و خوشبختی انسان می‌شود و مکمل اصلی و جای‌دهنده مهمی برای تمام صفت‌ها و حالت‌های انسان در سلوک الی الله است. خداوند ﷻ هم همین را از بشر خواسته که راه هدایتی را که خود به انسان آموخته، بر خود نبندد و از رهنمون‌های الهی کمال بهره را ببرد و تحت آموزه‌های وحی خدای قهار طی طریق نماید. نیز معلوم همگان است که این طریق که

منتهی به رضایت خداوند ﷻ است، و تنها با پیروی از پیامبران فرستاده شده، تحصیل می‌شود، همان راه عبادت است که هدف اصلی خلقت است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾ [الذاریات: ۵۶].

«من جن‌ها و انسان‌ها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام».

اما...

به راستی انسان در ادای وظیفه‌ای که خداوند ﷻ به او محول کرده است - و طبیعتاً از آنجا که کوه‌ها و آسمان‌ها از حمل این امانت ناتوانند، این وظیفه سخت و سنگین است - بسیار قصور و کم‌کاری می‌کند و همانا او ظالم و کفّار (ناسپاس) است. عامل این قصور هم استغنائی است که انسان در خود سراغ دارد. چون هرگاه انسان استغنا یابد، طغیان می‌کند:

﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنَّاظٍ﴾ [العلق: ۶-۷]. و امانت الهی

را وا می‌گذارد و مشغول دنیا می‌شود و چه بسا در راه دستیابی به متاع قلیل دنیوی، دین را عاملی بازدارنده بداند و بخواهد سد و مانع دین را از سر راه شهوت‌طلبی و دنیاخواهی خود بردارد. برای این کار با استفاده از کید ضعیف شیاطین، دست به انواع ابزار و وسایل می‌بازد و راه‌های فراوانی را می‌پیماید، تا بلکه بتواند این جناح بعوضه را در آغوش کشد و کامی از او بگیرد. در این راستا گاه دام شهوات را می‌گستراند و گاه سم شبهات را می‌پاشد. گاه از ابزار مادی استفاده می‌کند، گاه از فشارهای روحی بهره می‌برد، گاه برای برداشتن دین، از مطامع دنیوی و مفاسد اخلاقی و فحشا استفاده می‌کند و گاه برای مبارزه با دین، از خود دین استفاده می‌نماید و به گمان خویش، به بهانهٔ جانبداری از دین، دین خدای منان را نابود می‌کند. گویا می‌خواهد با شرک و بدعت، ایمان را تور کند و با اثاره ضلالت، هدایت را بر کرسی بنشاند.

بدینسان انسان در ورطه‌ی دین ستیزی می‌افتد و می‌خواهد دین را حذف کند. اما خداوند ﷻ خود حفاظت از دین را تکفل کرده است و بنا بر سنت ثابت و لایزالش این اجازه را نمی‌دهد که دین پایمال شود و هرچند انسان بی‌دین نخواهد، ولی خداوند ﷻ دین را کامل می‌کند و بر اریکه قدرت می‌نشانند:

﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾ [الصف: ۹].

«خدا است که پیامبر خود را همراه با هدایت و رهنمود (آسمانی) و آئین راستین فرستاده است تا این آئین را بر همه‌ی آئین‌های دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند».

امروزه نیز می‌بینیم که انسان حب دنیا و دنیاطلبی را بر آخرت برگزیده و دین را ترک کرده و دنیا را چسبیده است. همانطور که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«يُوشِكُ الْأُمَمُ أَنْ تَدَاعَىٰ عَلَيْكُمْ كَمَا تَدَاعَى الْأَكَلَةُ إِلَىٰ قَصْعَتِهَا»، فَقَالَ قَائِلٌ: وَمِنْ قَلَّةٍ نَحْنُ يَوْمَئِذٍ؟ قَالَ: «بَلْ أَنْتُمْ يَوْمَئِذٍ كَثِيرٌ، وَلَكِنَّكُمْ غَنَاءٌ كَغَنَاءِ السَّيْلِ، وَلَيَنْزَعَنَّ اللَّهُ مِنْ صُدُورِ عَدُوِّكُمْ الْمَهَابَةَ مِنْكُمْ، وَلَيَقْدِرَنَّ اللَّهُ فِي قُلُوبِكُمُ الْوَهْنَ»، فَقَالَ قَائِلٌ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَمَا الْوَهْنُ؟ قَالَ: «حُبُّ الدُّنْيَا، وَكَرَاهِيَةُ الْمَوْتِ». [سنن أبوداود و مسند أحمد، آلبانی گوید: صحیح است]

«همانا نزدیک است همانگونه که گرسنگان بر ظرف غذا هجوم می‌برند، امت‌های دیگر بر شما هجوم آورند. گفتند: آیا این بدان خاطر است که تعداد ما کم است؟ فرمود: بلکه شما آن روز زیادید، اما همانند کف روی آب بی‌تأثیر هستید. همانا خداوند هیبت شما را از دل دشمنانتان بیرون می‌آورد و در درونتان وهن قرار می‌دهد. گفتند: وهن چیست؟ فرمود: دنیا دوستی و ترس از مرگ».

هر از چند گاهی شاهدیم که کسانی - عامدانه یا جاهلانه - سبب انتشار افکار شرک‌آلود و مناقض دین می‌شوند و کلماتی را به گمان خود به نام دین و در مقام حب رسول الله ﷺ پخش می‌کنند که اسلام از آن‌ها برئ است، همانگونه که گرگ از خون یوسف علی‌ه السلام برئ بود. انتشار این مباحث برآستی نشان‌دهنده‌ی این واقعیت دردآور است که امت اسلامی مدت‌هاست دست از ارزش‌ها و اصول و ارکانش برداشته و از آن‌ها بی‌آگاه است و به منتهی درجه‌ی جاهلیت خود رسیده و حقیقتاً از مفهوم اصلی دین دور گشته است. بگونه‌ای که دین را در وادی‌های دوردست بجای گذاشته و با سرگستگی فراوان در تیه ضلالت راه هدایت می‌جوید. به راستی که سر نخ را گم کرده است. این وضعیت به همان اندازه که برای مسلمین و آگاهان تلخ و جانکاه است، برای دشمنان آنان خوشایند است و با طیب خاطر در اطراف گود به تماشای افول هیکل اسلامی می‌نشینند و مسلماً در این میان بیکار نمی‌نشینند و سرمایه‌ها صرف می‌کنند و وقت‌ها می‌گذارند تا چاشنی این واقعه را بیشتر کنند و مسلمانان را بیشتر از دین اصلی دور و به جاهلیت دلخواه خود، نزدیک کنند.

اما در مقابل این گروه نیز همیشه عده‌ای مسلمان فهیم وجود خواهند داشت که دفاع از دین را وظیفه اصلی خود می‌دانند و از جان و مال خود گذشته و وقت خود را صرف می‌نمایند، تا رضایت خداوند ﷻ را نصیب خود و کید دشمنان را خنثی کنند. همانگونه که پیامبر اسلام ﷺ در احادیث متعددی بر وجود این طائفه و پیروز بودن آن‌ها تاکید دارند.

اما خوانندگان محترم بدانند که در اطراف ما هم از هر دو طایفه‌ی فوق یافت می‌شود و متأسفانه مدتی است که در این زمینه، برگه‌ای در راستای به اثبات رساندن چند نکته که بنابر ظن نویسنده‌ی آن محل اختلاف مسلمین است، چاپ و توزیع گشته است. گویا که نویسنده نظر ترجیحی خود را بنام

عقیده اهل سنت و جماعت، مختصر و فقط با آوردن چند دلیل بیان داشته و اظهار نموده که این ادله را از منابعی که معرفی نموده، یافته است هرچند که اینگونه نیست، بلکه در این منابع همه‌ی این دلایل وجود ندارند و بلکه دلایلی علیه این مزعومات یافته می‌شود. هرچند که اگر این ادله هم وجود داشت، نویسندگان فقط ادله خالی و خام - آن هم نه بصورت کامل بلکه فقط ادله‌ی مؤید نظر خود - را بدون هیچگونه شرح و بسط و بدون آوردن نظرات علما (اطراف ادله) آورده و هیچگونه استقرائی در آن دیده نمی‌شود و بررسی قرائن ادله مانند حکم و ترجیح و نسخ و... (اصول فقه) در آن موجود نیست. در کل، متأسفانه فضای مقاله مذکور تحقیقی نبوده و خالی از روح علمی است و بلکه بیشتر جنبه‌ای جانبدارانه و برانگیزاننده‌ی احساسات و اختلافات و یادآوری بیشتر مشکلات نهادینه شده در مردم، از آن برداشت می‌شود.

این برگه شامل پنج مسأله از مسایل عقیده اسلامی است که - برخلاف ظن نویسندگان - مورد اتفاق علمای مسلمین است و در اعصار و امصار مختلف علمای تمام علوم اسلامی درباره‌ی این موارد نظر واحدی داشته‌اند و اصولاً عالمی به عنوان عالم اسلامی شناخته نمی‌شود که درباره این مسایل نظری اینگونه داشته باشد و در خلاف این صورت آن فرد گمراه یا مبتدع به حساب می‌آید. این پنج نکته عبارتند از:

- استمداد از ارواح انبیاء و اولیاء؛
- شنیدن مردگان؛
- جواز سوگند به غیر خدا؛
- جواز تبرک جستن از اماکن متبرکه و قبور به تبع صحابه و امامان؛
- اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن؛

علمای دین از سلف صالح گرفته تا به خلف زمان ما درباره این نکات به کرات سخن گفته‌اند و این مسائل را بارها در برابر تشعشات وحی الهی و سنت نبوی قرار داده و سنجیده‌اند و حکم این مسایل را مشخص کرده‌اند اما این بار نیز همانند دفعات قبل نویسنده مانند نویسندگان پیشین، با این شبهات شاید منظوری غیرخدایی دارد و می‌خواهد مسلمین را گمراه کند. اما این را بداند که مسلمین تا آن گاه که تبعیت از قرآن و سنت را وظیفه خود می‌دانند و احکام را از علمای دین بنا بر ادله‌ی اسلامی قبول می‌کنند، دشمنان نمی‌توانند - کما اینکه تا حالا نتوانسته‌اند - آن‌ها را از راه راست دور نمایند و بلکه آن‌ها را آگاه‌تر به مکر شیطان می‌کنند؛ اما اگر نویسنده منظوری خدایی دارد، بداند که رأی او اصابت نکرده و قطعاً خود را گمراه کرده و هرچند خواسته خدمتی به اسلام نماید بالعکس کمر همت به خدمت کفر و کفار گماشته و سعی در اضلال مسلمین نموده است؛ پس اگر نیت راضی نمودن خداوند ﷻ را دارد، بهتر است هر چه زودتر از عقاید خود توبه نماید و به جاده‌ی مستقیم اسلام برگردد که خداوند ﷻ توبه‌کاران را بسیار دوست دارد و دعای توبه‌کاران را سریع اجابت می‌کند، اما اگر در این راستا ادله می‌طلبید، بداند که همانا کسانی هستند، که حق را شناخته و بدان مشغولند و آن را تبیین می‌کنند و دوستدار حق‌اند و در راه آن از سرزنش، سرزنش‌کاران نمی‌هراسند و حق را برایش روشن می‌کنند.

ما نیز در راستای تبعیت از حق بر آن شدیم که به منظور نصیحت عام مسلمانان و همچنین تذکر و یادآوری برادرانمان و بازگشت به آیین پاکمان، دست به قلم بریم و صفحات کتب ائمه را که چراغی بر طریق حق می‌باشد، ورق زده و دین حنیف را به خود و دیگران بشناسانیم. به هر حال حق واضح است و کافی است که اهل آن، بدان عمل کنند و دست از هوا و هوس و رأی شخصی خود و تحجر مذهبی بردارند و به اصل دین که عبارت است از کلام

خداوند ﷺ و رسول او ﷺ چنگ زنند که همان مایه‌ی حیات است. این را نیز بدانیم که دین، کامل و تمام شده است و به صراحت قرآن می‌فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ﴾ [المائدة: ۳].

«امروز دین شما را برایتان کامل کردم».

پس دین کامل شده و هیچ احتیاجی به اضافه کردن مسائل بدعی و شرکی ندارد و همانطور که امام مالک رحمته می‌فرماید: «آخر این امت اصلاح نمی‌شود إلا به تبعیت و پیروی از آنچه اول این امت بدان اصلاح شد (قرآن و سنت رسول الله ﷺ)». حال که چنین است، بیاییم راه و روش پیامبر ﷺ محبوب را صادقانه و بدون کم و زیاد بگیریم و اباطیل و خرافات وارده را از آن پاک نمایم و در این مسیر نیز تنها به نصرت و یاری پروردگار امیدوار باشیم که خداوند ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا﴾ [الأحزاب: ۷۱].

«و هرکس از خدا و پیامبرش فرمانبرداری کند، قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

تذکر این اصل ثابت نیز ضروریست که، بشارت الهی شامل کسانی می‌شود که بدون تحجر و تعصب، اقوال و آرای مسلمانان را نیز گوش داده و بعد از سماع و شنیدن، بهترین رأی اسلامی را که علما بر رجحان آن تأکید دارند و آن را قرآنی می‌دانند، تبعیت و پیروی نموده و با جان و دل پذیرا باشند. خداوند ﷺ نیز تنها اینان را فهمیم و صاحب عقل و هدایت‌یافته می‌شمارد:

﴿وَالَّذِينَ اجْتَنَبُوا الظَّلْمَوتَ أَن يَعْبُدُوهَا وَأَنَابُوا إِلَى اللَّهِ لَهُمُ الْبُشْرَىٰ
فَبَشِّرْ عِبَادِ ﴿١٧﴾ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ
هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ ﴿١٨﴾﴾ [الزمر: ١٧-١٨].

«کسانی که از عبادت طاغوت دوری می‌گزینند و با (توبه) به‌سوی خدا باز می‌گردند، ایشان را (به اجر و پاداش بزرگ خداوندی) مژده باد، پس مژده بده به بندگانم* آن کسانی که به همه‌ی سخنان گوش فرا می‌دهند و از نیکوترین و زیباترین آن‌ها پیروی می‌کنند، آنان کسانی‌اند که خدا هدایتشان بخشیده‌است و ایشان واقعاً خردمنداند».

امام علی علیه السلام در این زمینه کلام مبارکی دارد که برگرفته از همین آیه‌ی الهی است: «لا تنظر إلی من قال، بل أنظر إلی ما قال». «به کلام و مطلب گفته شده بنگرید نه به گوینده‌ی آن» یعنی اگر کلام و گفته‌ای حق بود و مخالف کلام خداوند ﷻ و رسولش ﷺ نبود، آن را قبول کنید، از هر کس که باشد و با تعصب فرقه‌ای بدان منگردید، چرا که این روش مخالف راه و روش رسول الله ﷺ است.

همانا کفر امت واحدی است که می‌خواهد اسلام و مسلمانان را متفرق سازد و پس از آن، آنان را به خاک و خون کشد، و پله‌های رسیدن به عرشش را از اجساد ابریاء و بی‌گناهان بسازد. اما خداوند ﷻ یاور و نصیر مؤمنان است، کسانی که گوش‌هایشان فقط توان شنیدن آیات خداوند و کلام رسول الله ﷺ را دارند. زبان‌هایشان ذکر خداوند ﷻ را تلاوت می‌نماید و چشم‌هایشان پیرو حق است که منبع و مرجع آن را تنها از خداوند ﷻ و پیامبرش ﷺ می‌طلبند. در نهایت بیایید به دینمان رجوع کنیم و اعمال و عباداتمان را با طریق کتاب و سنت تطبیق دهیم، و بدین وسیله دنیای کم ارزش را مزرعه آخرت ابدی نماییم، بدین وسیله سعادت دنیوی و آخروی را

کسب کرده و شقاوت کفر، شرک، فسق، بت پرستی را به قعر جهنم و اسفل السافلین هدایت سازیم.

حال از برادران مسلمانم استدعا دارم که با دلی لبریز از ایمان و تعهد و قلبی خالی از کدورت و معصیت به مطالب آتی توجه فرمایند و هر کدام از آن که موافق راه و روش خداوند عز و جل و رسول محبوب او صلی الله علیه و آله بود، تسلیمش گشته و از تبعیت هوا و آرزوهای نفسانی و فرقه‌ای و... دست کشیده تا إن شاء الله مشمول بشارت و مژده‌ی الهی شده و از قهر و غضب او، در آن روزی که همه کارها به دست اوست و غیر از او ساکت و صامت است، در امان باشند. أسلوب و روش ما در این رساله بدین شکل خواهد بود که ابتدا متن مورد بحث در (برگه مزعوم) را عیناً بیان کرده و پس از آن تعلیقات و تصحیحات مرتبط بدان را بدنبالش پیوست خواهیم نمود.

وصلی الله وسلم علی نبینا محمد وعلی آله و صحبه أجمعین.

احمد فرهادی

بهار ۸۹

موضوع اول:

استمداد از ارواح انبیا و اولیا

متن برگه

۱- استمداد از ارواح انبیا و اولیا جایز است؛ زیرا:

الف- پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «إذا أضل أحدكم شيئاً أو أراد أحدكم غوثاً وهو بأرض ليس بها أنيسٌ فليقل: يا عباد الله أغيثوني، فليقل: يا عباد الله، أغيثوني فإن لله عباداً في الأرض لا تراهم». ترجمه: «هر گاه کسی از شما چیزی گم کرد یا فریادرسی خواست و او در جای خلوتی بود (کسی نبود) پس بگوید: ای بندگان (صالح خدا) به کمک من بیایید و دوبار این جمله را تکرار کند که همانا ارواح عباد صالح خداوند، در تمام این سرزمین حاضراند و شما آن‌ها را نمی بینید». [منابع ۱- طبرانی (المعجم الكبير)، ۱۰۵۱-۲ ابویعلی (۵۲۶۹)، ۳- هیثمی در مجمع الزوائد (۱۷۱۰۵) ۴- ابن تیمیه و ابن قیم در الوابل الصیب من الكلم الطیب (ص ۱۱۹-۱۲۶)].

ب - پیامبر اکرم ﷺ می فرماید: «إذا كنت لا بد سائلاً فاسأل الصالحين»، ترجمه: «هرگاه ناگزیر شدی کمک بطلبی، از صالحین کمک بطلب» منابع: [مسند امام احمد (۴/۳۳۴) ابو داود (۱۶۴۶) نسائی (۲۵۸۶)].

جواب

قبل از پرداختن به این موضوع نکته‌ای را متذکر شویم و آن این است که یقین داشته باشیم پیامبر ﷺ راه عبادت را کاملاً واضح و روشن نموده و

خداوند ﷻ کتاب را برای رهنمونی بندگانش در چگونگی انجام عبادت نازل نموده، پس شایسته است که هرگاه بحث از عبادتی شد، بدانیم که نصوص را از کجا و چگونه معرفی می‌نماییم. در مورد دلیل (الف) برگه مزعوم قبل از هر چیز باید گفت: منابع معرفی شده ایشان کذب محض است و در هیچ یک از این کتب چنین حدیثی را نیافتیم. برای مثال، کتاب «الوابل الصیب من الکلم الطیب». «به تحقیق سید ابراهیم چاپ دار الحدیث» مبرا از این باطیل بود. و این سخنان تماماً کذب و افترا بر پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اُمت است^(۱). شاید اگر کتب احادیث موضوع و ساختگی را هم جستجو می‌نمودم

۱- قابل ذکر است که انکار مولف نسبت به وجود حدیث ذکر شده در کتاب‌های حواله داده شده، درست نمی‌باشد. چون حدیث مذکور را طبرانی در المعجم الکبیر (۱۷/ ۱۱۷) از طریق عبدالرحمن بن شریک روایت کرده و گفته است: پدرم از عبدالله بن عیسی، از زید بن علی، از عتبه بن غزوان برایم نقل کرد که وی گفته: پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمودند: «إِذَا أَضَلَّ أَحَدُكُمْ شَيْئًا، أَوْ أَرَادَ أَحَدُكُمْ عَوْنًا، وَهُوَ بِأَرْضٍ لَيْسَ بِهَا أُنَيْسٌ، فَلْيَقُلْ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيثُونِي، يَا عِبَادَ اللَّهِ أَغِيثُونِي، فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَادًا لَا نَرَاهُمْ». «هرگاه کسی از شما چیزی را گم کرد و یا یآوری خواستید و در سرزمینی بودید که هیچ کسی همراهمان نبود، باید بگوید: ای بندگان خدا، یاریم کنید، ای بندگان خدا یاریم کنید. چرا که خداوند بندگان را دارد که شما آنان را نمی‌بینید».

اما در این حدیث سه علت وجود دارد که موجب ضعف آن می‌شود، این سه علت عبارتند: اول: عبد الرحمن بن شریک بن عبد الله النخعی الکوفی. ابو حاتم گفته است: «ایشان واهی الحدیث است» [یعنی احادیث ایشان معتبر نیست و نباید روایت گردد]. [الجرح والتعديل (۵/ ۲۴۴)]. و ابن حبان وی را در "الثقات" (۸/ ۳۷۵)، ذکر کرده و گفته است: «بسیار اشتباه می‌کند». و حافظ در "التقريب" صفحه ۳۴۲ گفته: «صدوق بوده که اشتباه می‌کرده است». [نگا: تهذیب التهذیب (۱۷۶/۶)].

دوم: شریک بن عبدالله النخعی. علماء در مورد حفظ و ضبط او مسائلی را بیان کرده‌اند، حافظ ابن حجر در موردش اینچنین گفته: «صدوق است که زیاد اشتباه می‌کند، از زمانی که مسند قضا را در کوفه عهده دار شد، حفظش تغییر کرد». [تقریب التهذیب ص ۲۶۶].

سوم: زید بن علی بن الحسین، عتبه بن غزوان را در نیافته است، و از او نشنیده است، زیرا در بین وفات عتبه و ولادت زید حدود شصت سال فاصله است. [نگا: تهذیب التهذیب (۲/۲۴۹)، (۴/۶۴)]. از این رو هیشمی در مورد این حدیث گفته: «طبرانی آن را روایت کرده است، راویان آن ثقة قرار داده شده‌اند با اینکه بعضی از آنها ضعیف اند، اما زید بن علی، عتبه را در نیافته است». [مجمع الزوائد (۱۰/۹۳)].

و برای حدیث، شاهی از حدیث ابن مسعود به صورت مرفوع از پیامبر ﷺ به این لفظ وجود دارد: «إِذَا انْقَلَبْتَ دَابَّةً أَحَدِكُمْ بِأَرْضِ فَلَاةٍ، فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ، احْبِسُوا عَلَيَّ، يَا عِبَادَ اللَّهِ احْبِسُوا عَلَيَّ، فَإِنَّ لِلَّهِ فِي الْأَرْضِ حَاضِرًا سَيَحْبِسُهُ عَلَيْكُمْ». «پیغمبر ﷺ فرمود: هر گاه حیوان یکی از شما در صحرایی رم کرد و فرار نمود، پس صدا زند: ای بندگان خدا، آن را برایم بگیرید. چرا که خداوند بندگانی در زمین دارد که آن را برای شما می‌گیرند و نگه می‌دارند».

طبرانی حدیث را در المعجم الکبیر (۱۰/۲۷۱)، و ابویعلی در "مسندش" (۹/۱۷۷) روایت کرده‌اند. و شیخ الاسلام ابن تیمیه در "الوایل الصیب" ص ۱۲۵ آن را ذکر کرده است. و این روایت نیز ضعیف می‌باشد؛ هیشمی این را در مجمع الزوائد (۱۰/۱۳۲) و حافظ ابن حجر در "شرح الأذکار" (۵/۱۵۰) و حافظ السخاوی در "الابتهاج بأذکار المسافر والحاج" (ص ۳۹) این را ضعیف خوانده‌اند.

شیخ البانی در "السلسلة الضعیفة" بطور مفصل به این حدیث پرداخته و گفته است: با وصف اینکه این حدیث ضعیف است... باز هم در آن جواز طلب کمک از مردگان صالحین و اولیا وجود ندارد. زیرا هردو روایت به این صراحت دارند که مقصود از «عباد الله» در آن دو روایت، مخلوقی به غیر از بشر می‌باشد. به دلیل این گفته‌ای ایشان در حدیث اول: «خداوند در زمین بندگانی دارد که حیوان را برای شما نگه می‌دارد». و در حدیث دیگر فرموده: «خداوند بندگانی دارد که شما آنها را نمی‌بینید». این وصف بر ملائکه و جن‌ها صدق می‌کند، زیرا آن‌ها کسانی هستند که

معمولاً دیده نمی‌شوند. و در حدیثی دیگر معین شده است که آن‌ها فرشتگان می‌باشند. بزار از ابن عباس به این لفظ روایت کرده است: «إِنَّ لِلَّهِ تَعَالَى مَلَائِكَةَ فِي الْأَرْضِ سَوَى الْحَفْظَةِ يَكْتُبُونَ مَا يَسْقُطُ مِنْ وَرَقِ الشَّجَرِ، فَإِذَا أَصَابَتْ أَحَدَكُمْ عَرَجَةٌ بِأَرْضِ فَلَاةٍ فَلْيُنَادِ: يَا عِبَادَ اللَّهِ أَعِينُونِي». «خداوند در زمین علاوه بر فرشتگان نگهبان [ملائکه حفظه]، فرشتگانی دارد که حتی برگ‌ها را که از درختان سقوط می‌کند می‌نویسند، پس هرگاه کسی از شما در بیابان با مشکلی روبرو شد، باید که صدا زند: ای بندگان خدا، مرا یاری کنید». حافظ در "شرح ابن علان" (۱۵۱/۵) می‌گوید: «این حدیث حسن الاسناد و جداً غریب است، آن را بزار روایت کرده و گفته: نمی‌دانیم که از پیامبر ﷺ به همین لفظ روایت شده باشد مگر به همین صورت و با همین اسناد». و سخاوی آن را در "الابتهاج" حسن خوانده است. هیشمی گفته است: "رجال آن ثقه هستند". می‌گوییم: بی‌هیچی آن را در "الشعب" به صورت موقوف روایت کرده است.

این حدیث - اگر صحیح باشد - مشخص می‌کند که مراد از فرموده پیامبر اکرم ﷺ در حدیث اول: «ای بندگان خدا» در حقیقت همان ملائکه هستند. پس جایز نیست مسلمانان جن و انس را، - یعنی آن اولیا و صالحین که آن‌ها را به نام رجال الغیب می‌خوانند - به آن‌ها ملحق کنیم، و فرقی نمی‌کند که آن افراد زنده باشند یا مرده، زیرا کمک خواستن و طلب یاری از آنان شرک آشکار است؛ چون آنان قادر به شنیدن دعا نیستند، حتی اگر بشنوند باز هم قادر به استجابات و تحقق آن نمی‌باشند. این در آیات زیادی بطور صریح ذکر شده است، از آن جمله این قول خداوند می‌باشد:

﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ ﴿۱۴﴾ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ ﴿۱۵﴾ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۶﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴] «و کسانی را که بجز او می‌خوانید مالک پوست هسته خرمایی [هم] نیستند * اگر آنها را بخوانید دعای شما را نمی‌شنوند و اگر [فرضا] بشنوند اجابتان نمی‌کنند و روز قیامت شرک شما را انکار می‌کنند و [هیچ کس] چون [خدای] آگاه تو را خبردار نمی‌کند». [سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة (۶۵۶)].

تلاشم بی‌فایده بود و آن را نمی‌یافتم. زیرا این سخنان اصولاً با قرآن و سنت در تضاد است؛ اما ناصحانه و مشفقانه به مؤلف متذکر می‌شوم که بهتان و نسبت دادن قول و سخنی کذب به دیگران جزء کبائر است، حال چه رسد به آنکه سخنی کذب را به پیامبر ﷺ نسبت دهیم. در حالی که پیامبر ﷺ می‌فرماید:

«من کذب علیّ متعمداً فلیتبوأ مقعده من النار». [صحیح بخاری ۱۲۰۹].

همانطوری که معلوم گردید که این حدیث در کتبی که مؤلف محترم روایت آن را در آنها انکار کرده‌اند، موجود می‌باشد؛ علاوه بر آن، در بعضی کتب دیگر نیز موجود است. اما همانطوری که معلوم گردید اسانید آنها اشکال دارد که هیچ کدام از آن روایات به سند صحیحی که مورد اتفاق علمای حدیث باشد، روایت نشده است. پس معلوم گردید که این حدیث با الفاظ و روایت‌های مختلفش با اینکه در بعضی کتب حدیثی اهل سنت و جماعت روایت شده است اما به دلیل وجود علل و اشکالات مختلف در اسانید آنها قابل استناد نیست و نمی‌توان بر آن اعتماد نمود.

علاوه بر آن، همانطوری که مؤلف محترم، آیات زیادی را ذکر کردند که در آنها خداوند متعال به صراحت کمک و یاری خواستن از غیر خداوند را در اموری که بشر توانایی انجام آن را ندارد، منع کرده و آن را شرک دانسته است، و احادیث صحیح زیادی نیز بر این معنی تأکید دارد. یا می‌توان گفت: یکی از مسلمّات عقیده اسلامی این است که در مواردی که بشر توانایی انجام آن را ندارد، باید حتماً از خداوند متعال کمک خواست تا آن حاجت را برآورده نماید و نباید از غیر او تعالی کمک خواست. و هر که چنین کرد بنابر صریح آیات قرآن کریم، مرتکب شرک گردیده است.

بناء نمی‌توان این اصلی را که با آیات محکم قرآن کریم و احادیث صحیح پیامبر اکرم ﷺ ثابت شده، با یک یا چند حدیث ضعیف و یا ساختگی نقض نمود، بلکه دلالت صریح این آیات و احادیث، حیثیت و اعتبار همچون احادیث را از بین می‌برد و بر آنها خط بطلان می‌کشد. والله اعلم. (مُصحح).

«هرکس سخن کذبی را عمداً به من نسبت دهد- بداند که- جایگاه خود را در آتش جهنم ساخته است».

و در رد این بند (الف) نکته اول آنکه بگویم این سخنان کذب محض و افترا به پیامبر اکرم ﷺ است.

استمداد چیست؟ استمداد مشتق از مدد و یاری طلبی و فریادرسی است که دو صورت استغاثه و دعا را شامل می‌شود.

استغاثه: یعنی طلب کمک فوری در هنگام شدائد و سختیها. استغاثه از کسی که زنده است و قادر به انجام درخواست مستغاث است، جایز است؛ خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَىٰ حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَ الْاِذَىٰ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَىٰ الْاِذَىٰ مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَىٰ فَقَضَىٰ عَلَيْهِ قَالِ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ اِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ ﴿۱۵﴾﴾ [القصص: ۱۵].

«(موسی از قصر فرعون رهسپار کوچه و بازار شد) و بدون اینکه اهالی شهر مطلع شوند، وارد آنجا شد، در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او و دیگری از دشمنان او است، فردی که از قبیله‌ی او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست (و موسی کمکش کرد) و مشتکی به او زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود (که مرا وسوسه کرد)، واقعاً او (شیطان) دشمن گمراه کننده آشکاری است».

اما اگر استغاثه از نفر غائب یا مرده باشد، یا از کسی درخواست داشته باشی که قدرت انجام آن فعل را ندارد، (مثلاً) از مرده‌ای بطلبی که از تو دفاع کند یا از نفر زنده یا مخاطب طلب کنی که باران بباراند، تمام این

موارد شرک است و انسان را از اسلام خارج می‌گرداند، زیرا استغاثه تنها مختص خداوند عَلَيْهِ است و صرف این عبادت برای غیر خدا، سبب وارد شدن در دایره‌ی کفر و ارتداد می‌گردد.

دعا: به معنی دعوت و طلب کمک است، که این مورد به دلیل آنکه عبادت است، انجام آن برای غیرخدا، کفر است؛ زیرا خداوند عَلَيْهِ می‌فرماید: ﴿وَقَالَ رَبُّكُمْ ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ﴾ [غافر: ۶۰]. «و پروردگار شما می‌گوید: مرا به فریاد خوانید تا بپذیرم، کسانی که خود را بزرگتر از آن می‌دانند که مرا به فریاد خوانند، خوار و پست داخل دوزخ خواهند گشت».

و نیز پیامبر ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ الدَّعَاءَ هُوَ الْعِبَادَةُ». [احمد/۴/۲۶۷] ابن‌ماجه (۱۲۵۸/۲). «به راستی دعا همان عبادت است».

اما **حدیث دوم**، استغاثه‌ای که نویسنده‌ی برگه‌ی مزعوم به آن اشاره داشته از نوع (فریادرسی و طلب کمک از مخلوقات در افعالی که قادر به یاریند) می‌باشد، لازم به ذکر است، نویسنده‌ی برگه در اینجا باز هم از صداقت بدور است، هرچند از حدیث صحیحی بهره برده است. جالب آن است که بدانید این حدیث در هر ۳ منبع (احمد، نسائی، ابوداود) در باب (کتاب الزکاة) روایت شده است و تعجب است که حدیث استغاثه از صالحین چرا در باب (الزکاة) آورده شده است. مضاف بر این، نویسنده از اسلوب و سیستم قیچی کردن بهره برده است. یعنی اصل حدیث را تمام و کامل ذکر نکرده است. حال نویسنده قصد دارد با کلمه‌ای حق (حدیث صحیح) منظور و مراد باطل خویش (استغاثه از انبیاء و اولیاء) را به اثبات برساند. اما اصل حدیث:

«عن الفراسي قال لرسول الله: أسأل يا رسول الله؟ قال: لا، إذا كنت لا بد سائلا فاسأل الصالحين». «از فراسی روایت است که به رسول خدا ﷺ فرمود: آیا از کسی طلب کمک کنم یا رسول الله؟ فرمود: خیر، اگر از کسی چیزی خواستی فقط از صالحان بخواه».

اما شرح حدیث، شرح سنن نسائی از شیخ سندی (۱۴۰۳). شیخ سندی می‌فرماید: قول (أسأل) تقدیر حرف استفهام برای این است که می‌خواهد بگوید: یا رسول الله، آیا از غیر خداوند می‌توان طلب مال (در صورت احتیاج) نمود؟ که در جواب پیامبر ﷺ فرمود: می‌شود، اما اگر تنها از خداوند ﷻ بخواهی بهتر است و «فاسأل الصالحین» یعنی مال را از کسانی طلب کن که قادرند حاجت تو را برآورده نمایند. خوبترین مردمانند و سائلان را رد نمی‌کنند و با کمال میل عطا می‌کنند (یعنی چونکه آنان از حلال می‌خورند، کریم و رحیم هستند. پس در صورت احتیاج نزد آنان برو، و حاجت مالی و دنیایات را طلب کن) [برای مطالعه و فهم بهتر نیز به «عون المعبود». شرح سنن ابی داود، ۱۴۰۳، مراجعه فرمایید].

پس این نوع طلب و کمک و یاری، نوعی گرفتن وام از مخلوقات بوده که هیچ مشکل شرعی ندارد و اگر فردی نیازمند، از کسی که زنده و قادر و در دسترس است، چیزی را طلب کند، امری طبیعی است و جای تعجب ندارد و این نوع استمداد با استمداد از مردگان در تضاد محض است و این دلیل و حدیث هیچ ربطی به استمداد از ارواح انبیا و اولیا ندارد، و کلمه‌ای حق جهت به اثبات رساندن باطل است. جالب است بدانید نویسنده‌ی برگه‌ی مزعوم، در مقدمه‌اش آورده است که: «خواننده گرامی در این برگه عقیده أهل سنت و جماعت (مذهب چهار گانه) که تنها منتج به رضای حق تعالی و رستگاری دو عالم است و مأخوذ از بنیان‌گذاران عقیده همچون علامه‌ی

دهر حضرت سعد تفتازانی می‌باشد، نه برداشتی عوام فریبانه از قرآن کریم و احادیث شریف!!!.

در ابتدا چند آیه و حدیث را در مورد استمداد از غیر خدا بیان می‌نمائیم و سپس حکم استمداد از انبیا و اولیا را که همانند ماه شب چهارده بر آسمان حقیقت می‌درخشد، اظهار می‌نمائیم.

۱- غیر از خداوند هیچ کس را به فریاد نخوان:

﴿وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶].

«وَلَا تَدْعُ»: به فریاد نخوان و طلب نکن.

«مِنْ دُونِ اللَّهِ»: غیر از خداوند، تمام مخلوقات به عام، عاقل و غیر عاقل.

«مَا لَا يَنْفَعُكَ»: زیرا اگر تو عبادتش کنی نفعی برایت ندارد.

«وَلَا يَضُرُّكَ»: و اگر او را ترک گویی برای تو ضرری نخواهد داشت. در

این آیه خداوند، دعا کردن از غیر خدا را شرک اعلام می‌دارد، و چنین وصف می‌نماید که غیر از او هیچ کس در رساندن نفع و ضرر نقشی ندارد و انجام دادن آن و طلبکردنش از غیر خداوند شرک است، همانطور که در آخر آیه، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذَا مِنْ الظَّالِمِينَ﴾ [یونس: ۱۰۶].

«اگر چنین کنی از ستمکاران و مشرکان خواهی شد».

و ظلم همان شرک است. همچنان که لقمان عليه السلام فرزندش را نصیحت

نمود و فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ

الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ﴾ [لقمان: ۱۳]. «و (یادآور شو) زمانی را که لقمان به

پسرش در حالی که او را پند می‌داد، گفت: پسر عزیزم! (چیزی و کسی را) شریک خدا مکن، به راستی که شرک ستم بزرگی است».

وهم چنان خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [البقرة: ۲۵۴]. «و کافران ستمگرند».

۲- اگر خداوند ﷻ بخواهد به کسی ضرری برساند هیچ احدی غیر از او ﷻ نمی‌تواند این ضرر را از او دفع کند:

﴿وَإِنْ يَمَسُّكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ﴾ [الأنعام: ۱۷].

«اگر خداوند زبانی به تو برساند، هیچ کس جز او نمی‌تواند آن را بر طرف سازد».

این آیه، طلب از غیر از خداوند را باطل می‌نماید. به طوری که خداوند ﷻ می‌فرماید اگر شخصی را دچار مرض، فقر، گرسنگی، و... نماید، هیچ کس غیر از او ﷻ قادر به دفع این ضرر نیست، تا از وی دعای طلب نمایی، حتی (أنبیا، اولیا، صالحین، شهدا و...) چرا که هیچ کدام از این افراد خدا نیستند و تنها الله خداست؛ و هیچ معبودی غیر از او حق نیست (لا إله إلا الله).

۳- اما کسی که غیر از خداوند ﷻ را به فریاد می‌خواند، براستی که گمراه‌ترین مردم است و کسی در دنیا، گمراه‌تر از او یافته نمی‌شود.

﴿وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّن يَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَا يَسْتَجِيبُ لَهُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَفِلُونَ ﴿۵﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿۶﴾﴾ [الأحقاف: ۵-۶].

«و چه کسی گمراه‌تر از آن است که غیر از خداوند را به فریاد می‌خواند. در حالی که تا روز قیامت جوابش را نخواهد داد. و اصلاً از

دعایش غافل است. و هنگامی که مردم جمع شدند، دشمنانِ داعیان خواهند شد. و عبادت آن‌ها را انکار می‌کنند».

در این آیه خداوند ﷻ مدال گمراه‌ترین خلق را بهره و نصیب کسی می‌داند که از غیر خداوند طلب امداد و یاری نماید و چهار صفت را برای مدعوین (کسانی که از آنان طلب می‌شود) وصف می‌نماید:

- (۱) - عدم استجابت تا روز قیامت.
- (۲) - این که من دون الله (ملائکه، انبیا، اولیا، صالحین و...) هر چه که باشد از شنیدن و آگاهی بر دعای داعیان غافل است.
- (۳) - اینان روز قیامت دشمنان داعیان از غیر خداوند می‌باشند.
- (۴) - اینان روز قیامت این عبادات را انکار کرده و براءت و بی‌زاری خود را اعلام می‌دارند.

این خبری است که خداوند، عالم الغیب و الشهاده از آینده و قیامت و باطل شدن اعمال مشرکان می‌دهد و ما نیز با ایمان کامل به آن تسلیم می‌شویم و می‌گوئیم: «أَمَّا بِاللَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

۴- ﴿إِنَّمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْثَانًا وَتَخْلُقُونَ إِفْكًا إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا لَهُ ۗ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿١٧﴾ [العنكبوت: ۱۷].

«شما غیر از خدا بت‌هایی را هم می‌پرستید (که آن‌ها را با دست خود می‌سازید) و دروغی را به هم می‌بافید (و می‌گویید: این‌ها معبودهای ما بوده و وسیله تقرب به خدایند) به راستی به جز خدا کسانی را که می‌پرستید که توانایی روزی رساندن به شما را ندارند، و روزی را از پیش خدا بخواهید و او را بندگی و سپاسگزاری کنید، (و بدانید که سرانجام برای حساب و کتاب) به‌سوی او برگردانده می‌شوید».

۵- ﴿وَالَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ مَا يَمْلِكُونَ مِنْ قِطْمِيرٍ ﴿۱۳﴾ إِنْ تَدْعُوهُمْ لَا يَسْمَعُوا دُعَاءَكُمْ وَلَوْ سَمِعُوا مَا اسْتَجَابُوا لَكُمْ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكْفُرُونَ بِشِرْكِكُمْ وَلَا يُنَبِّئُكَ مِثْلُ خَبِيرٍ ﴿۱۴﴾﴾ [فاطر: ۱۳-۱۴].

«و کسانی که بجز الله را به فریاد می خوانند (و پرستش می کنند) حتی مالکیت و حاکمیت پوسته‌ی نازک خرمایی را ندارند * اگر آنان را بخوانید، دعایتان را نمی شنوند و اگر هم بشنوند جوابتان را نمی دهند و روز قیامت شرک شما را قبول نمی کنند و کسی بهتر از خدای خبیر شما را خبر نمی دهد».

۶- ﴿أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الْأَرْضِ أَعْلَاهُ مَعَ اللَّهِ قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ ﴿۶۲﴾﴾ [النمل: ۶۲].

«(آیا) بت‌ها و معبودان باطل بهتراند) یا کسی که به فریاد در مانده می رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می کند هرگاه او را به کمک طلبد، و شما (انسانها را) جانشین (یکدیگر) در زمین می سازد. آیا خدایی را با الله شریک می کنید، بسیار کم پند می گیرید».

۷- ﴿أَيُّ شَرِكُونَ مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا وَهُمْ يُخْلَقُونَ ﴿۱۱﴾﴾ [الأعراف: ۱۹۱].

«آیا چیزهایی (کسانی) را شریک خدا می سازید که نمی توانند چیزی را بیافرینند و بلکه خودشان هم آفریده شده اند».

۸- در زمان رسول الله ﷺ منافقی، مسلمانان را آزار می داد، در این حال مؤمنان گفتند: «قوموا نستغيث برسول الله ﷺ من هذا المنافق». «که به رسول پناه بریم و از او طلب کمک و یاری نمائیم» ایشان فرمود: «إنه لا يستغاث بي وإنما يستغاث بالله عز وجل». «همانا استغاثه از من جایز نیست و فقط از خداوند استغاثه می شود». (رواه الطبرانی (مجمع الزوائد ۱۰/۱۵۹). از عباده بن صامت رضی الله عنه (حدیث حسن است). [

بله، این نوع استغاثه جایز بود، زیرا پیامبر ﷺ قادر بود، مسلمانان را یاری دهد و به اذن خداوند ﷻ و فقط به عنوان وسیله‌ای، آزار منافق را بر مسلمانان بکاهد، اما پیامبر ﷺ این نوع استغاثه‌ی شرعی را نیز به خاطر حفظ ادب با خداوند ﷻ و حفظ کلام، منع فرمودند، حال چه رسد به اینکه از پیامبر ﷺ در حالیکه فوت نموده است، استغاثه شود. بدیهی است که جایز نیست و از روی این اصل می‌توان حال کسانی را که از اولیاء و صالحین که درجاتی پایین‌تر از پیامبر ﷺ دارند، درخواست کمک دارند، فهمید که در چه ضلالتی افتاده‌اند!!! پیامبر ﷺ به خاطر تعلیم دین و سد ذرائع، استغاثه جایز را نیز منع نمود، تا مردم به گمراهی و استغاثه شرکی و حرام کشیده نشوند و به ادب توحید تأدیب شوند. نتیجه‌ی این مباحث را می‌توان در این حدیث رسول الله ﷺ جمع آوری کرد: «احفظ الله يحفظك، احفظ الله تجده تجاهك، إذا سألت فسال الله وإذا استعنت فاستعن بالله، واعلم أن الأمة لو اجتمعوا على أن ينفعوك بشيء لم ينفعوك إلا بشيء قد كتبه الله لك ولو اجتمعوا على أن يضروك لم يضروك إلا بشيء قد كتبه الله عليك...» [ترمذی]. «حدود خداوند را حفظ کن، خداوند تو را حفظ می‌کند، حدود خداوند را حفظ کن، خداوند را در مقابل خود می‌یابی. اگر چیزی خواستی، فقط از خداوند بخواه، و اگر یاری‌ای خواستی، فقط از خداوند بخواه و بدان که اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو نفعی برسانند، نمی‌توانند که نفعی را برسانند، مگر خداوند بخواهد و اگر همه مردم جمع شوند بر اینکه به تو ضرری برسانند، نمی‌توانند که ضرری برسانند، مگر خداوند بخواهد».

پس واجب است که مردم تنها به پروردگارشان وابستگی و امید داشته باشند و به وسیله‌ی طاعت و عبادت به وی نزدیک شوند و توحیدشان را خالص نمایند، توحیدی که تنها راه نجات است و اما تعلق و استغاثه و

وابستگی به مخلوقات اگرچه انبیاء و اولیاء و صالحین باشند، جایز نیست. زیرا آنان توان رساندن نفع و ضرری را ندارند و توسل به ایشان یا به ارواحشان یا به جایگاه و حقشان، باطل است. این در حالی است که خداوند عَلَّمَهُ به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَوْ كُنْتَ أَعْلَمُ
الْغَيْبِ لَأَسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا مَسَّنِيَ السُّوْءُ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ وَكَثِيرٌ
لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾ [الأعراف: ۱۸۸].

«بگو: من مالک سود و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد و اگر غیب می‌دانستم، قطعاً منافع فراوانی نصیب خود می‌کردم و اصلاً شر و بلا به من نمی‌رسید به راستی من کسی جز بیم‌دهنده و مزده‌دهنده برای مؤمنان نیستم».

و خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿قُلْ إِنَّمَا أَدْعُوا رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا﴾ قُلْ
إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا ﴿۱۱﴾ قُلْ إِنِّي لَنْ يُخَيِّرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ وَلَنْ
أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا ﴿۱۲﴾ [الجن: ۲۰-۲۲]. «بگو: تنها پروردگارم را می‌پرستم
و کسی را شریک او نمی‌کنم * بگو: من نمی‌توانم هیچ سود و زیانی به شما برسانم
و گمراهتان سازم یا هدایتتان دهم * بگو: (اگر من نافرمانی خدا کنم) هیچ کس
مرا در برابر (خشم) خدا پناه نمی‌دهد و پناهگاهی (برای حفظ خود) جز خدا
نمی‌یابم».

این امور برای کسی که در قرآن و سنت سیر می‌کند محسوس و آشنا و روشن است اما شیطان، اهل گمراهی را وعده و وعید می‌دهد و آنها را از حقیقت کتاب و سنت به وادی هوا و شهوات دعوت می‌نماید. می‌گوید: غیر از خدا را بطلبید. در حالی که خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي

عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ ﴿البقرة: ۱۸۶﴾. «و هنگامی که بندگانم از تو درباره‌ی من می‌پرسند (که من نزدیکم یا دور بگو): من نزدیکم و دعای دعا کننده را هنگامی که مرا بخواند پاسخ می‌گویم».

و خداوند ﷻ می‌فرماید: ﴿ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ﴾ [غافر: ۶۰]. «مرا به فریاد بخوانید تا پاسختان دهم».

موضوع دوم: شنیدن مردگان

متن برگه

مردگان مانند زندگان شنوا هستند، به دلایل متعدد از جمله:

الف - حضرت طلحه رضی الله عنه از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روز بدر بعد از انداختن اجساد سران کفر به داخل چاه‌های بدر، روایت می‌کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به اجساد فرمود: «ما وعده‌های پروردگار خود را به حق دریافتیم، آیا شما وعده‌های خدایتان را به حق دریافتید. امام عمر فرمود: یا رسول الله، آیا با اجسادی که روح در بدن آن‌ها نیست حرف می‌زنید!!! پیامبر صلی الله علیه و آله در جواب ایشان فرمود: قسم به کسی که نفس محمد صلی الله علیه و آله در دست اوست، شما از آن‌ها به آنچه که گفتم، شنواتر نیستید». منابع: [بخاری ۳۷۵۷، مسلم ۲۸۷۵، نسائی ۲۰۷۳].

خواننده گرامی؛ به گفته پیامبر صلی الله علیه و آله روح کفار تا این حد شنواست، نعوذ بالله چرا ارواح پیامبران و صالحین شنوا نباشد؟

ب - پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون». «انبیاء زنده هستند و در قبرهایشان نماز می‌خوانند». منابع: [امام مسلم ۶۱۰۷، امام نسائی ۶۳۱، امام احمد حنبل، المسند ۱۴۸/۳].

جواب

قبل از آنکه به بحث و تفصیل این موضوع بپردازیم، این نکته را متذکر می‌شویم که هدف از اثبات این موضوع چیست؟ یعنی اگر ما اثبات کنیم که مردگان می‌شنوند، به چه نتیجه‌ای می‌رسیم؟ مؤلف برگه‌ی مزعوم ظاهراً چنین نتیجه گرفته که با شنیدن مردگان و صالحین و اولیا می‌توان به آنان پناه برد و از آنان طلب یاری و استغاثه نمود، یعنی می‌خواهد با استفاده از این مقدمه (شنیدن مردگان) به این نتیجه فاسد (استغاثه و دعا از آنان) برسد!

در شرح مبحث اول به طور کافی و وافی مشخص شد که استغاثه از غیر خداوند «من دون الله» حال چه ملائکه، و چه پیامبران، اولیا و صالحین باشند، در اموری که فقط خداوند عَلَّمَهُ قادر به یاری است، شرک است. پس اگر هم (به فرض محال) مردگان بشنوند، طلب یاری و استغاثه از آنان جایز نیست. پس اثبات این موضوع که مردگان می‌شنوند، سود و فایده‌ای برای داعیان استغاثه از غیر الله ندارد.

اما به اذن خداوند عَلَّمَهُ به تفصیل، موضوع شنیدن مردگان را شکافته و نتیجه را بر میدان حق نصب نموده تا منظره‌ای دلپذیر به منظر ناظران حق‌دوست نشان دهیم و اثبات خواهیم نمود که مردگان نیز نمی‌شنوند و عقیده‌ی قرآن و سنت و اصحاب و تابعین و تابع آنان پشتیبان ماست.

اما دو حدیثی که در این مورد اشاره شد

حدیث اول در بخاری (۳۹۷۶/۴۰۲۶) موجود و صحیح می‌باشد و حدیث دوم نیز در صحیح مسلم، نسائی و مسند احمد به این لفظ وجود ندارد و

حدیثی جهت اثبات نماز خواندن پیامبران در قبورشان وجود ندارد^(۱). اما حدیثی در مورد سفر معراج وجود دارد که پیامبر ﷺ از کنار قبر موسی عليه السلام گذشت و او را در حال نمازگزاردن مشاهده نمود.

۱- شایان ذکر است که حدیث «الأنبياء - صلوات الله عليهم - أحياء في قبورهم يصلون» «پیامبران زنده هستند و در قبرهایشان نماز می‌خوانند». از لحاظ طرق و شواهدش صحیح می‌باشد. شیخ آلبنانی در مورد آن به تحقیق علمی‌ای قوی پرداخته است. ایشان ذکر نموده که: در برهه‌ای از زمان، این حدیث را ضعیف می‌دانسته است، سپس قوت اسناد آن برایش واضح شده و آن را در کتاب «سلسله احادیث صحیحه» خود قرار داده و چنین می‌گوید: «بزار آن را در «مسند» (۲۵۶) روایت کرده است، و تمام رازی در «الفوائد» (شماره ۵۶) آورده است. از وی ابن عساکر در «تاریخ دمشق» (۴ / ۲۸۵ / ۲) و ابن عدی در «الکامل فی الضعفاء» (ق ۲/۹۰) و البیهقی در «حیة الأنبياء» (ص ۳)... روایت کرده‌اند.... و اینجانب در برهه‌ای از زمان، این حدیث را ضعیف می‌پنداشتم، با این گمان که آن را فقط ابن قتیبه به تنهایی روایت کرده است -همانطور که بیهقی گفته است- پیوسته بر این باور بودم تا اینکه آن را در «مسند ابی یعلی» و «أخبار أصبهان» پیدا کردم. زمانی که آن را در این دو کتاب دیدم، این موضوع برایم آشکار شد که اسناد این حدیث قوی است و تنها روایت کردن ابن قتیبه، صحیح نمی‌باشد؛ و برای همین، اقدام به آوردن آن در این کتاب کردم تا ادای دین و امانت علمی شده باشد. هر چند این کار، راه را برای بعضی اشخاص جاهل و انسان‌های کینه‌توز و توهین‌گر باز می‌کند، اما من از اینکه به یک واجب دینی خود عمل کردم، اصلاً به این مسائل اهمیت نمی‌دهم، اجر و مزد آن را از خداوند منان می‌طلبم. پس ای خواننده گرامی! اگر چیزی در تألیفات من، بر خلاف این حقیقت مشاهده کردی، آن را رها و به این اعتماد کن، این را با دندان‌های خود محکم بگیر، گمان نکنم شما به آسانی به چنین چیزی دست یابی».

سپس آلبنانی معنای حدیث را بیان کرده و می‌گوید: «سپس بدان، زندگی‌ای را که این حدیث برای پیامبران -علیهم الصلاة والسلام- ثابت می‌کند، همانا زندگی برزخی می‌باشد، چیزی از زندگی دنیایی در آن نیست؛ و برای همین است که ایمان

آیا مردگان می شنوند؟

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْأُصْمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ [النمل: ۸۰].

«بی گمان تو (ای پیامبر ﷺ) نمی توانی مرده ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می کنند و (از آن) فرار می کنند».

﴿فَإِنَّكَ لَا تَسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تَسْمِعُ الْأُصْمَ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ﴾ [الروم: ۵۲].

«پس بی گمان تو (ای پیامبر ﷺ) نمی توانی مرده ها را شنوا بگردانی و فریاد را به گوش کران برسانی وقتی که (به حق) پشت می کنند و (از آن) فرار می کنند».

﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

«و تو نمی توانی کسانی را (مرده ها) که در قبرها هستند شنوا گردانی».

امام ابن کثیر در تفسیر آیه ۵۲ سوره روم می فرماید، خداوند ﷻ می فرماید: همچنان که تو ای پیامبر قدرت شنواندن حرف های خود را به

بدان واجب است، البته بدون مثال آوردن برای آن، یا تلاش برای نشان دادن چگونگی آن، یا تشبیه آن به زندگی این دنیا که در نزد ما شناخته شده می باشد. بر هر فرد مسلمانی ایجاب می نماید که در این مورد، چنین موضعی را اتخاذ کند، یعنی: ایمان به چیزی که در حدیث آمده است، بدون افزایش نظریاتی از خود در آن، چنانکه اهل بدعت انجام می دهند، و کسانی از آنان ادعا می کنند زندگی رسول الله ﷺ در قبر زندگی حقیقی است! می گویند: ایشان در آنجا می خورد و می نوشد و با همسرانش همبستر می گردد!! اما باید دانست که آن زندگی، زندگی برزخی است و کسی جز الله سبحانه و تعالی از حقیقت آن آگاهی ندارد». (مُصحح)

مردگان در قبرهایشان نداری، کلامت نیز به افرادی که به دعوت تو پشت کرده و کر هستند، نمی‌رسد. و هنگامی که عبدالله بن عمر رضی الله عنهما رویداد روز بدر را روایت می‌نمود، فرمود: که پیامبر صلی الله علیه و آله با مردگان چاه بدر صحبت نمود و تا آخر رویداد. عایشه رضی الله عنها وی را متهم نمود که دچار وهم شده است. و منظور پیامبر صلی الله علیه و آله این بود که: «أَنَّهُم الْآنَ لِيَعْلَمُونَ أَن مَّا كُنْتُ أَقُولُ لَكُمْ حَقٌّ». «آن‌ها هم‌اکنون به تأکید می‌دانند که سخنان تو همگی حق بوده‌اند». و عایشه رضی الله عنها فرمود: که خداوند عَلَّمَ می‌فرماید: ﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ﴾ و بدین سان اثبات نمود که مردگان نمی‌شنوند و این حادثه را نیز معجزه‌ای مخصوص به پیامبر صلی الله علیه و آله دانست که خداوند عَلَّمَ مردگان روز بدر را متوجه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله نمود، و قتاده راوی اصلی حدیث نیز چنین حدیث را شرح می‌دهد. که خداوند عَلَّمَ آنان را زنده کرد تا کلام پیامبر صلی الله علیه و آله را بشنوند تا توییح و نعمتی نصیبشان شود. [تفسیر ابن کثیر، جلد ۵، ص ۵۲۰۵].

سپس در مورد حدیث اول می‌توانیم بگوییم که:

عده‌ای لفظ ابن عمر رضی الله عنهما را تضعیف نمودند و از جمله عایشه رضی الله عنها که این لفظ را بر ابن عمر رضی الله عنهما انکار نمود.

اما این حدیث صحیح است، لکن این چنین تفسیر و برداشتی از حدیث درست نیست که مردگان همیشه و در همه جا شنوایند، بلکه تفسیر این حدیث بر اساس قرآن و سنت و فهم اصحاب چنین است که مردگان نمی‌شنوند، مگر انسان‌هایی که خداوند بخواهد و نمونه‌ای همانند معجزه روز بدر برای پیامبر صلی الله علیه و آله پیش آید.

اما آیه ۲۲ سوره فاطر مهر اختتامی است که مردگان را از شنیدن صدا عاجز می‌نمایاند، در این آیه خداوند عَلَّمَ به صراحت می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْتَ

بُشْنَوَانِي مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿﴾ «که تو افراد داخل قبر (مرده‌ها) را نمی‌توانی بشنوانی و...».

اما کسانی که می‌گویند منظور از لفظ (موتی) در این آیه کفار هستند نه مردگان واقعی. و در این آیه کفار به مردگان (موتی) تشبیه شده‌اند، در جوابشان می‌گوییم: این سخن شما، مؤید عقیده و نظر ماست و عدم شنیدن مردگان را تحکیم می‌بخشد، زیرا در هر تشبیهی سه عامل نقش دارند، مشابه که در اینجا کفار هستند، مشابه به که مردگان، وجه‌شبهه که عدم شنیدن است.

نتیجه: کفار هرچند زنده بوده‌اند، اما در عدم شنیدن به مردگانی تشبیه شده‌اند که اصلاً هیچ نمی‌شنوند. و این را هم می‌دانیم که در هر تشبیهی وجه‌شبهه در مشابهه خیلی قوی‌تر از مشابهه است، یعنی وقتی می‌گوییم، احمد همانند شیر نترس است، پس نترسیدن شیر بسیار واقعی‌تر و محسوس‌تر است، و اینک می‌گوییم کافران مانند مردگان نمی‌شنوند، یعنی نشنیدن در مردگان قطعی است و ناشنوا بودن کافران، همانند آنان است.

آیات قرآن و سنت و تفسیر اصحاب پیامبر ﷺ از آیات به ما نشان داد که مردگان قادر به شنیدن نیستند و آرای علما را نیز به تفصیل در انتهای بحث می‌آوریم.

اما حدیث دوم که به آن استدلال شده است، حدیث: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون». این حدیث در صحیح مسلم و نسائی و احمد وجود ندارد و کذب و افتراء محض می‌باشد، اما در شرح صحیح مسلم (رقم ۶۱۰۷ و ۶۱۰۸). دو حدیث در مورد نماز خواندن موسی عليه السلام در قبر بیان شده است:

«حدثنا هدا بن خالد وشيبان بن فروخ. قالا؛ حدثنا حماد ابن سلمه عن الثابت البناني وسليمان التميمي عن أنس ابن مالك: أن رسول الله ﷺ قال: أتيت - ودر روایتی - مررت على موسى ليلة أسري بي عند الكتيب الأحمر وهو

قائم یصلي في قبره» و روایت ۶۱۰۸: «مررت علی موسی وهو یصلي في قبره» [جلد ۷ کتاب الفضائل ۶۱۰۸ و ۶۱۰۷].

«هداب بن خالد و شیبان بن فروخ گفتند: حماد بن سلمه از ثابت البنانی و سلیمان التمیمی از انس ابن مالک روایت کرده که رسول خدا ﷺ فرمود: شب اسرا بر موسی عبور کردم در حالی که در قبرش نماز می خواند و در روایتی بر موسی عبور کردم و در قبرش نماز می خواند». در حالی که مؤلف این برگه چنان حدیث را روایت کرده که اولاً پیامبران زنده اند، و ثانیاً چون که نماز می خوانند و زنده اند، صداها را می شنوند. و ثالثاً: اولیا و صالحین و مردگان به تبع حدیث اول نیز قدرت شنوایی را خواهند داشت و زنده اند، باز هم مقدمتاً در جواب مؤلف می گوییم که اگر هم (فرضاً) این مسائل اثبات شود (که نخواهد شد)، استغاثه به من دون الله همچنان شرک است و دلیلی برای شرک نبودن آن نیست.

اما تفسیر این حدیث

اولاً: پیامبران زنده اند یا نه؟! اگر منظور از زنده بودن زندگانی مادی است، بروید و پیامبران را از قبورشان بیرون بیاورید و دست به دامنشان شوید، تا صدایتان را از نزدیکتر بشنوند و مانع خاک را از میان خود و ایشان از بین ببرید تا زودتر به فریادتان برسند، غذا و خوردنی های عالی به استقبالشان ببرید و بدانید که با این کار چندین آیت از کلام خداوند ﷻ را تکذیب کرده اید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰].

«ای پیامبر ﷺ) به راستی تو هم می میری و همه ی آنها هم می میرند».

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ [آل عمران: ۱۸۵].

«هرکس طعم و مزه‌ی مرگ را می‌چشد».

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ﴾ [الانبیاء: ۳۴].

«و ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم».

﴿وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ﴾ [آل عمران: ۱۴۴].

«و محمد جز پیامبری نیست و پیش از او پیامبرانی بوده و رفته‌اند

(مرده‌اند)».

همه‌ی این آیات نشان می‌دهند که پیامبران علیهم‌السلام و محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فوت نموده‌اند و دنیا را ترک کرده‌اند و حال اینکه هیچ نصی دال بر زنده بودن انبیا در قرآن وجود ندارد حتی یک آیه!!! و فقط چند حدیثی وجود دارند که دلالت بر این دارند که اجساد انبیا توسط زمین خورده نمی‌شود و از بین نمی‌رود که این هم دلیلی برای زنده بودن آنان نیست و اگر هم قائل به زنده بودن آنان باشیم، باید بدانیم که قطعاً زندگی مادی منظور نیست تا با دنیا و مافیهایش ارتباط برقرار کنند، بلکه زندگی معنوی و در عالم غیب است که هیچ احدی از آن خبر ندارد غیر از الله تعالی و بدین طریق آن‌ها از دنیا بی‌خبرند.

اما شبهه‌ای که ایجاد می‌کنند این است که به نص قرآن شهدا زنده‌اند:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

يُرْزُقُونَ﴾ [آل عمران: ۱۶۹]. «و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده

مشمرا، بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگارش روزی داده می‌شوند».

و می‌گویند که قطعاً پیامبران از شهدا مقام‌شان رفیع‌تر است، پس پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

به طریق اولی زنده است، در جواب می‌گوییم:

الف: خداوند تعالی می‌فرماید شهدا زنده‌اند، اما به زندگی آن‌ها در کجا

اشاره می‌کند؟ عند الناس، عند القبور، عند الزوار، عند الخلق و..... نه!!!

خداوند ﷻ می فرماید: ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾، حال ﴿عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ کجاست؟ خود می فرماید: ﴿لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ﴾ [الأنعام: ۱۲۷]. یعنی: در بهشت نه در دنیا و... پس شهدا زنده اند، اما زندگانی، که در بهشت هستند و رزقشان را خداوند ﷻ می دهد و آنان به رزقشان خوشحالند و تفسیر این موضوع را می توانید در فرمایشات پیامبر ﷺ که به کرات آمده، مطالعه نمایید: [ابوداود (۲۵۲۰)، حاکم (۸۸/۲)، احمد (۲۶۶/۱)، ابویعلی (۳۳)، بیهقی (۱۶۳/۹)، ترمذی (۳۰۱۰)، ابن ماجه (۱۹۰) و ابن ابی عاصم (۹۰۲) و...]

پس شهدا نزد پروردگارشان، در بهشت زنده اند، نه نزد مردم و دنیا!!! خداوند ﷻ در آیات متعددی به تمام بنی آدم فرموده که همگی می میرید و در این میان فقط شهدا بدین صفت - أحياء - موصوف شده اند، که یکی از حکمت های آن ترغیب و تشویق برای دفاع از حق و ابطال و فنای ظلم و فساد است نه موضوع مقام و ارزش. زیرا به نص قرآن پیامبران ﷺ از میان بشریت صاحب رفیع ترین مقام هستند. با این وجود حتی یک آیه در مورد زنده بودن پیامبران وجود ندارد، بلکه عکس آن به وفور یافت می شود:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰]. ﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ أَجْلاً﴾ [الأنبياء: ۳۴]. غیر از حضرت عیسی علیہ السلام که خداوند ﷻ وی را به سوی خود بلند کرده و در نزدیکی های قیامت نازل می شود، اما سرانجام وی نیز مرگ است. چرا که:

﴿كُلٌّ مِّنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَبَيَّتِي وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾ [الرحمن: ۲۶-۲۷]. «همه ی چیزها و همه ی کسانی که موجوداند (به جز الله ﷻ) دستخوش فنا و نابودی می گردند و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو باقی می ماند و بس».

نتیجه: در کتب فقه فراوان یافت می‌شود که شهدا بدون غسل و کفن، دفن می‌شوند و نماز میت هم ندارند، اما در مقابل هنگام فوت پیامبر ﷺ هم او را غسل دادند و هم او را کفن پوشاندند و بر وی نماز میت خواندند. همانند مسلمانی عادی با او رفتار شد. [بخاری / ۴۴۵۲، ۴۴۵۴]

آیا می‌توان گفت به این دلایل شهدا از انبیا رفیع‌ترند؟! خیر، این افعال اختصاصاتی است که خداوند ﷻ و رسولش ﷺ برای شهید قائل شده‌اند و نشان رفعت شهدا از انبیا نیست، پس شهدا زنده‌اند، به نص قرآن و سنت پیامبر ﷺ ثابت است. نیز همین مصادر چگونگی زندگانی آنان را شرح داده است. ولی انبیا نیز مانند سایر بشر مرده‌اند و در صورت زنده بودن باید بدانیم که این زنده بودن مادی نیست و فقط خداوند ﷻ است که نمی‌میرد و «الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ» فقط خداوند ﷻ است و بس. و بدین طریق چنین حاصل شد که همه انسان‌ها روزی رخت از دنیا بر می‌بندد و همگی زندگی مادی خود را به پایان می‌رسانند و پرونده‌ی اعمالشان بسته می‌شود، مگر سه چیز: صدقه جاریه، علم نافع، اولاد صالح. در این میان شهدا به نص قرآن به بهشت پروردگار می‌روند، پیامبران نیز مرده‌اند، ولی اجسادشان توسط زمین خورده نمی‌شوند. لفظ (حی) را در قرآن به هیچ وجه در مورد انبیا نداریم و در سنت هم نیافتیم و حدیثی که مؤلف بدان اشاره کرده بود، را در مسلم، احمد و نسائی نیز نیافتیم.

اما در صورت اثبات این لفظ (که هرگز نمی‌شود) و نماز خواندن نیز به حالتی غیرمادی است که نیاز به شراب و طعام نمی‌باشد، بلکه مخصوص موسی ﷺ است، کما اینکه سندی و سیوطی در شرح نسائی می‌گویند: اگر ثابت شود که پیامبران نیز زنده‌اند، یقیناً این زندگانی، غیر از زندگانی مادی است، چرا که قرآن اینگونه حکم می‌کند. (۱۶۱۳) و (۴۱۱۵). اما در صورت

زنده بودن، آیا از همه جا باخبراند!!! عزیزان! غیر از خداوند، هیچ احدی، خبیر، علیم، عالم الغیب و شهاده نیست، یعنی فقط خداوند عَلَّمَ است که از همه جا باخبر است و غیر خداوند هیچ احدی از همه جا خبردار نیست. نگاه کنید پیامبر ﷺ در حال حیات و زنده بودنش از داستان افک (تهمت زدن به عایشه صدیقه رضی الله عنها) بی خبر است، از احوال اینکه آیا عایشه راست می گوید یا نه ناآگاه است؟! قضیه ای که یک ماه طول می کشد تا اینکه سوره ی نور نازل می شود و... از این که عبدالله بن ابی ملعون و افرادش چه طرح و نقشه هایی دارند، بی خبر است!!! منافقانی که گرد پیامبر ﷺ را گرفته اند و از دور و نزدیک پیشش می آیند و پیامبر آن ها را می بیند، اما تشخیص نمی دهد که چه کاره اند!!!

﴿وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الْأَعْرَابِ مُنْفِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَىٰ التَّفَاقِ لَا تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ﴾ [التوبة: ۱۰۱].

(در میان عربهای بادیه نشین اطراف (شهر) شما و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده اند و در آن ماهر شده اند، تو (ای پیامبر ﷺ) ایشان را نمی شناسی و فقط ما آن ها را می شناسیم).

و پیامبر ﷺ از مسجد ضرار و کید و مکر منافقان بی خبر است، و از شتر گمشده ی خویش بی خبر است، اما آنانکه معتقد به حیات رسول الله ﷺ هستند؟! و می گویند که پیامبر ﷺ در قبرش، صدای ما را در هر جایی که باشیم و او را بخوانیم، می شنود و از معصیت ما ناراحت می شود و از خیرات و احسان ما خوشحال شده، برای امت دعای خیر می کند!!! به آنان می گوئیم این پیامبر ﷺ در حیاتش به بلندترین درجه روحی و تزکیه نفس رسیده بود و هیچ احدی و هیچ ولی و اولیایی به این مقام و منزلت در تزکیه نفس نمی رسد، اما می بینیم که در حیاتش از افک بی خبر است، منافقان را نمی شناسد. از کید ضرار خبر ندارد و.... یعنی در حال حیاتش از همه جا

خبر ندارد، حال چه رسد به فوتش!!! پس به طریق اولی، ولی و انسانهای صالح بلکه پیامبر ﷺ از همه جا خبردار نیستند و تنها خداوند ﷻ علیم و خبیر است.

نتیجتاً

اولاً: شهدا زنده‌اند، اما حیاتی که در بهشت و عالم غیب است.

ثانیاً: هیچ لفظی دال بر زنده بودن انبیا و اولیا و آگاه بودن آنان از دنیا وجود ندارد، حتی یک آیه یا یک حدیث.

ثالثاً: سمیع، بصیر و خبیر، خداوند ﷻ است؛ یعنی فقط خداوند ﷻ صدای همه ما را در همه جا می‌شنود و فقط او همه ما را می‌بیند و فقط او از احوال ما خبردار است، و غیر او (من دون الله) عاجزند و توان آن را ندارند. حال اگر کسی چنین ادعایی دارد، بداند که شریک و همتایی برای خداوند ﷻ قائل شده است. و حدیثی را با چنین متنی که انبیا زنده‌اند و در قبورشان نماز می‌خوانند، نیافتیم و چنین حدیثی کذب است. زیرا در نسائی، احمد و مسلم چنین حدیثی نیست، تا در مورد آن شرح کافی دهیم، اما حدیثی که در آن پیامبر ﷺ، موسی ﷺ را در حال نماز خواندن در قبرش دیده، مربوط به شب معراج و اسراء بود و زمانی که از اول تا آخرش معجزه و براهین غیب بود و کاملاً روشن است که آن حیات، زندگی مادی و عادی نبود. بلکه این حیات نیز، همان است که هرگاه خداوند ﷻ بخواهد، پیش می‌آید، نه اینکه همیشه چنین باشد، و در صورت ثابت بودن اینکه آن‌ها همیشه نماز می‌خوانند، هیچ دلیلی برای این نمی‌شود که صدای ما را می‌شنوند و بر احوال ما بصیرند.

حال که اینگونه اثبات شد که مردگان نمی‌شنوند، به سراغ آرای علما می‌رویم و گلچینی از گلستان نور و علم را در آسمان صاف شریعت پهن می‌نماییم.

شیخ محمد سفارینی مشهور به ابو لعون (حنبلی مذهب) در کتاب «البحور الذاکرة فی أحوال الآخرة» می‌گوید: عایشه رضی الله عنها سماع اموات را منکر شد و بنده نیز با او هم رأی هستم.

ابن رجب حنبلی در کتاب «أهوال القبور ۱/۷۶-۲» می‌گوید: عایشه رضی الله عنها سماع اموات را نفی نمود و کثیری از علما با او هم رأی هستند و بنده نیز با وی هم رأیم.

علامه حصکنی الحنفی در کتاب «الدر المختار شرح تعزیر الابصار ج ۳ ص ۱۷۹» بر همین رأی مهر نهاده است.

علامه طحاوی در (ج ۲ ص ۳۸۱)، ابن عابدین در حاشیه‌اش بر (ردالمحتار علی الدر المختار ج ۳ ص ۱۸۰) نیز رأی عایشه رضی الله عنها را تأیید کرده و می‌گوید که کلام پیامبر صلی الله علیه و آله با کشته‌شدگان چاه بدر از باب موعظه زندگان بوده است و نیز معجزه‌ای برای رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

بعد می‌گوید: آنچه که در مسلم آمده: «لیسمع خفغ نعالمهم». «صدای پای تشییع‌کنندگان را می‌شنود». مربوط به اولین مرحله قرار گرفتن در قبر است تا سؤال و جواب ملائکه مأمور تمام می‌شود، زیرا کلام رسول الله صلی الله علیه و آله مخالف کلام الله تبارک و تعالی نیست که می‌فرماید: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

علامه ابن همام در «فتح القدير، حاشية الهداية» در باب الجنائز رأیش بر این است که مردگان نمی‌شنوند. زیرا حدیث تکلم با اهل قلیب بدر هم از طرف عایشه رضی الله عنها رد شده است و هم فقط من باب معجزه رسول الله صلی الله علیه و آله مقبول شده است و حدیث مسلم: «لیسمع قرع نعالمهم» فقط مربوط به

اولین مرحله ورود به قبر است نه تداوم آن در سایر اوقات.

علامه عینی صاحب عمدة القاری (شرح بخاری) در شرح الكنز باب الیمین فی الضرب والقتل و... (ج ۱ ص ۲۲۵) بر این رأی است که مردگان کلام زندگان را نمی‌شنوند.

ابن نجیم مصری در کتاب «البحر الرائق» شرح کنزالدقائق (ج ۴ ص ۳۹۴) عدم سماع اموات را ثابت می‌کند.

مرتضی زبیدی (شارح القاموس) در کتاب «القعود الجواهر المنیفة». رأیش بر عدم سماع اموات است.

ابن رجب در کتاب فوق‌الذکر (اهوال القبور) می‌گوید: داستان خطاب پیامبر ﷺ به کشته شدگان چاه بدر شاید معجزه‌ای برای وی بوده و معجزه نیز برای غیر انبیا نیست.

مسئله‌ی عدم سماع جزء اصول عقیده امام ابو حنیفه و مذهب او می‌باشد.

آلوسی در تفسیر سوره‌ی روم «روح‌البیان جلد ۴ صفحه ۴۵۴ الی ۴۵۹» می‌گوید: کسانی‌که قائل به شنیدن اموات هستند به روایتی استناد می‌نمایند که بیهقی در دلائل النبوة آورده و حاکم آن را تصحیح می‌نماید: «وقتی که در غزوه احد، مصعب بن عمیر و یارانش شهید شدند، پیامبر ﷺ بر سر جنازه آنان ایستاد و فرمود: شهادت می‌دهم که شما نزد خداوند زنده هستید، (اشاره به آیه ۱۱۹ آل عمران). پس ای صحابه به زیارتشان بروید و به آنها سلام کنید...». اما جواب ابن‌ولید: امام ذهبی آن را موضوع و بی‌اساس دانسته است. ابن رجب می‌گوید که مضطرب است و قابل قبول نیست. محدث معاصر ناصرالدین آلبانی در سلسله احادیث الضعیفة و الموضوعة به شماره ۵۲۲۰ آن را جعل و بی‌اساس معرفی نموده است. آلبانی می‌گوید: نه

در کتاب و نه در سنت دلیلی موجود نیست که مردگان کلام زندگان را بشنوند، بلکه تمام نصوص بر عدم سماع دلالت صریح دارند: ﴿وَمَا أَنْتَ بِمُسْمِعٍ مَّن فِي الْقُبُورِ﴾ [فاطر: ۲۲].

شبهه‌ای دیگر

پیامبر ﷺ می‌فرماید: «أَكثَرُوا عَلَيَّ مِنْ الصَّلَاةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنْ صَلَاتَكُمْ تَبْلَغُونِي». «روز جمعه زیاد بر من صلوات بفرستید، چونکه صلواتتان را به من می‌رسانند».

پیامبر ﷺ فرمود: صلوات بر من بفرستید که آن را به من می‌رسانند، نه اینکه من آن را می‌شنوم.

و حدیث: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةَ سِيَّاحِينَ فِي الْأَرْضِ يَبْلَغُونِي عَنْ أُمَّتِي السَّلَامَ». «همانا خدوند ملائکه‌هایی دارد که در زمین می‌گردند و سلام امتم را به من می‌رسانند».

شارح این حدیث که امام احمد و نسائی سند صحیح آن را روایت می‌کنند، می‌گوید: سپس ملائکه سلام را می‌رسانند، تا اینکه پیامبر ﷺ بشنود، پس اگر پیامبر ﷺ می‌شنید، چه نیازی به ملائکه‌ی رساننده صلوات بود؟!!!!

ابن باز در (فتاوی‌الللجنة الدائمة) شماره ۹۲۱۶ بر عدم شنیدن مردگان تصریح نموده‌است.

شبهه‌ای دیگر

«ان أهل القبور يسمعون السلام عليهم ولكن لا يستطيعون أن يجيبوا». «همانا اهل قبور سلام را می‌شنوند ولی نمی‌توانند جواب بدهند».

هرچند قسمت آخر، مذهب ما را تأیید می‌کند که مردگان نمی‌توانند جواب دهند، اما اعلام می‌داریم که حدیث ضعیف است. همچنانکه آلبانی در سلسله الأحادیث الضعیفة والموضوعة به شماره ۵۲۲۵ آن را منکر و باطل می‌شمارد.

شبهه‌ای دیگر

«ما من أحد یمر بقبر أخیه المؤمن کان یعرفه فی الدنیا فسلم علیه إلا عرفه وردّ علیه». «هرکس که بر قبر مؤمنی عبور کند که در دنیا او را شناخته باشد و بر او سلام کند، او را می‌شناسد و جوابش را می‌دهد».

الف - ابن رجب در (أهوال القبور ق ۲/۸۳) گفته منکر و باطل است.

ب - آلبانی در احادیث ضعیفه شماره ۴۴۹۳ آن را منکر و باطل می‌داند.

ج - امام مناوی، قاضی عیاض، باجی، مازری (ابو عبدالله المالکی المحدث) و... همگی بر این رأیند که مردگان نمی‌شنوند.

د - امام قرطبی مفسر مشهور در تفسیر آیه (۸۰ نمل و ۲۲ فاطر) اعلام می‌نماید که اموات نمی‌شنوند و ابن جریر در تفسیر خود (۳۶/۲۱) در مورد آیه (۸۰ نمل) نیز چنین می‌فرماید.

شبهه‌ی بعدی

پیامبر ﷺ زنده است و صدای ما را می‌شنود

این است که می‌گویند پیامبر ﷺ زنده است و صدای ما را می‌شنود، این است که در تشهد با لفظ مخاطب «السلام عليك أيها النبي...» او را مخاطب قرار می‌دهیم و سلام سنت است و جواب آن واجب، و پیامبر ﷺ در این امر کوتاهی نمی‌کند و جواب ما را می‌دهد اما باید بدانیم:

الف - اکثر علما بر این باورند که نماز در شب معراج فرض شد (حدیث

بخاری) و کلمات تحیات میان الله ﷻ و پیامبرش ﷺ رد و بدل شده است، یعنی خداوند فرمود: «السلام عليك أيها النبي ورحمة الله وبركاته» بعد هم پیامبر ﷺ فرمود: «السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين» پس با این دیدگاهها فقط نقل قول الله ﷻ را انجام می‌دهیم.

ب - عده‌ای دیگر بر این باورند که این جمله جزء (صفت بلاغت) است، به عنوان مثال هنگامی که اگر از برادری ایمانی یاد می‌کنی با وجود اینکه او سال‌ها پیش فوت شده است می‌گویی (ای یادت بخیر) و صیغه مخاطب به کار می‌بری و معنای سلام در تشهد نیز چنین است.

ج - ابن مسعود رضی الله عنه بعد از اینکه کیفیت تعلم تشهد را از جانب رسول الله ﷺ بیان می‌کند، در اول می‌گوید: تا رسول الله ﷺ در حیات بود می‌گفتیم: «السلام عليك أيها النبي» و هنگامی که پیامبر ﷺ فوت نمود می‌گفتیم: «السلام على النبي» و عایشه رضی الله عنها هم با این رأی موافق است. (صحیح بخاری، حدیث: (۶۲۶۵)، صحیح مسلم، حدیث: (۴۰۲) (۵۹)، مسند أحمد حدیث (۳۹۳۶)، مصنف ابن ابی شیبہ ۲۹۳/۱ - بیهقی ۱۴۴/۲).^(۱)

۱- بلکه درست و صحیح این است که نمازگزار در تشهد بگوید: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ = سلام و درود و رحمت و برکات خدا بر تو ای پیامبر»، چون این الفاظ در احادیث صحیح ثابت شده است، اما چیزی که در این مورد از ابن مسعود رضی الله عنه و دیگر صحابه روایت شده است، اجتهاد شخصی ایشان است و تعارضی با احادیث ثابت و صحیح ندارد، اگر کیفیت خواندن تشهد بعد از وفات آن حضرت رضی الله عنه تغییر می‌کرد یقیناً پیامبر رضی الله عنه در حیات خویش آن را بیان می‌نمودند. [نگاه: فتاوی‌ اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة والإفتاء (۷ / ۱۱ - ۱۳)].

شیخ ابن عثیمین رحمه الله این مسئله را به شکل گسترده‌ای توضیح داده، و شبهه کسانی را که ادعا کرده‌اند صیغه شرعی تشهد با ضمیر غائب [السلام على النبي...]

می‌باشد، رد کرده و می‌گوید: «آیا عبارت «السلام عليك» خبر است یا دعا؟ یعنی: آیا تو خبر می‌دهی که پیامبر مورد سلام قرار گرفته یا اینکه دعا می‌کنی که خداوند به او سلام کند؟ جواب: این دعائی است که دعا می‌کنی خداوند به او سلام کند. پس این خبری به معنی دعا می‌باشد. دیگر اینکه آیا این خطاب قرار دادن پیامبر ﷺ، مثل خطاب قرار دادن مردم یکدیگر را، می‌باشد؟ جواب: نه، اگر چنین بود نماز با آن باطل می‌شد؛ چون نمازی که در آن چیزی از سخن بشر باشد، درست نیست؛ اگر چنین می‌بود باید صحابه تشهد را بلند می‌خواندند تا پیامبر خدا ﷺ آن را می‌شنید؛ و پیامبر هم باید سلام آن‌ها را جواب می‌داد چنانکه در هنگام ملاقات با ایشان جواب سلام آنان را می‌دادند، ولی چنانکه شیخ الاسلام ابن تیمیه در کتاب "اقتضاء الصراط المستقیم" گفته: «علت تشهد با ضمیر مخاطب السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ...» برای این است تا نیروی استحضر خویش را هنگام سلام دادن بر پیامبر ﷺ در تشهد قوی کنی، تا بدانجا که فکر کنی ایشان جلوی رویت و مخاطب تو است. برای همین صحابه می‌گفتند: السلام عليك، و پیامبر ﷺ هم سلام آن‌ها را نمی‌شنید؛ و آنها می‌گفتند: «السلام عليك»، در حالی که آن حضرت ﷺ در شهری بود و آنان در شهر دیگری بودند؛ و ما نیز می‌گوییم: «السلام عليك»، در حالیکه ما در شهر و کشور و حتی عصر دیگری از ایشان قرار داریم. اما در مورد آنچه که در صحیح بخاری از عبدالله بن مسعود روایت شده که صحابه بعد از وفات پیامبر ﷺ می‌گفتند: «السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ»؛ این از اجتهادات فردی عبد الله بن مسعود و دیگر صحابه بود، و کسی که از او داناتر بود آن را رد کرده است؛ عمر بن خطاب ﷺ مردم را بر روی منبر پیامبر خدا ﷺ مورد خطاب قرار داده و در مورد تشهد گفت: «السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ» [چنانچه امام مالک آن را با صحیح‌ترین اسناد در الموطأ روایت کرده است، و عمر ﷺ این را در محضر صحابه گفت و آنان بدان اقرار نمودند و کسی آن را رد نکرد.

و دیگر اینکه پیامبر ﷺ تشهد را به امتش آموخت، حتی ایشان تشهد را به ابن مسعود نیز تعلیم دادند، آنگونه که کف دستش در بین کف دو دست پیامبر اکرم ﷺ قرار

آیه‌ی ۱۱۷ و ۱۱۴ سوره‌ی مائده که اشاره به داستان حضرت عیسی علیه السلام و روز قیامت دارد نیز دلیلی در عدم آگاه بودن اموات از دنیا می‌باشد.

گرفته بود تا وی این الفاظ را دقیق بیاموزد. و علاوه بر ایشان، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آن را به صحابه بگونه‌ای می‌آموخت که گویا سوره‌ای از قرآن را تعلیم می‌دهد، زیرا وی می‌دانست که ایشان به زودی وفات خواهد کرد، چون پروردگار به او گفته بود:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ [الزمر: ۳۰] «قطعاً تو خواهی مُرد و آنان نیز خواهند مُرد». و پیامبر صلی الله علیه و آله هرگز نگفت: بعد از مرگ من بگویند: «السلام علی النبی»، بلکه تشهد را به آنان بگونه‌ای آموخت که گویا سوره‌ای از قرآن را با لفظ آن می‌آموخت، برای همین نمی‌توان به اجتهاد ابن مسعود اعتماد کرد، بلکه گفته می‌شود: «السَّلَامُ عَلَیْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ». [الشرح الممتع (۳ / ۱۵۰، ۱۵۱)]. (مُصحح)

موضوع سوم:

جواز سوگند به غیر خدا!

متن برگه

پیامبر خدا ﷺ خود نیز به غیر خدا سوگند یاد فرموده‌اند:

الف - مردی از نجد خدمت حضرت ﷺ رسید و از اسلام سؤال کرد و بعد از توضیحات حضرت ﷺ در مورد نماز، زکات، روزه و...، مرد نجدی گفت: به خدا قسم نه زیاده از این و نه کمتر از این انجام نمی‌دهم و رفت. سپس پیامبر ﷺ فرمودند: «أفلق وأبیه إن صدق ودخل الجنة وأبیه إن صدق». ترجمه: به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید رستگار می‌شود و به جان پدرش سوگند اگر راست بگوید به بهشت می‌رود. منابع: [صحیح مسلم جزء اول، باب «ما هو الإسلام وبيان خصاله» صفحه ۳۲ و...].

ب - پیامبر ﷺ می‌فرمایند: «فلعمري لأن تكلم بمعروف وتنهي عن المنكر خير من أن تسكت». ترجمه: به جانم سوگند اگر امر به معروف و نهی از منکر کنی بهتر است، از اینکه سکوت نمایی. منابع: [امام احمد حنبل در المسند جلد ۵ صفحه ۲۲۵].

تذکر: شارحین حدیث از جمله امام نووی: در شرح حدیث صحیح «من حلف بغير الله فقد أشرك»، می‌فرماید: این برای کسانی است که حرمت چیزی که به آن سوگند می‌خورند، نزد آن‌ها از عظمت خداوند بیشتر باشد.

جواب

إن شاء الله، ابتدا حکم حلف و سوگند به غیر خدا را شرح داده، سپس احادیث فوق را که صحیح می‌باشند، تفسیر خواهیم نمود. عن ابن عمر، أن رسول الله ﷺ قال: «من حلف بغير الله فقد أشرك». [ترمذی ۲۵۳/۵ - احمد ۸۶/۳۴/۲ - ابو داوود ۵۷۰/۳ - ذهبی، و صححه الحاکم، ابن حبان ۱۱۷۷]. «من حلف بغير الله» هر کس غیر از الله را شامل می‌شود حال چه کعبه باشد، چه رسول یا آسمان یا اولیا و... اما سوگند خوردن به اَسْمَاء و صفات خداوند شرک نیست. مانند و عزة الله و... و حروف قسم: با، تا و واو می‌باشند. اما قسم به غیر الله؛ اگر قصد تعظیم و مساوی قرار دادن محلوف با الله ﷻ باشد، پس این نوع قسم، شرک اکبر است، اما اگر قصد تعظیم و تساوی با الله ﷻ نباشد، شرک اصغر است.

پس سوگند به غیر الله شرک است و اتخاذ همتا و شریک با رب العالمین است:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِن دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ﴾
[البقرة: ۱۶۵].

«و از مردم کسانی هستند که به جز خدا همتابانی می‌گیرند و آن‌ها را مثل خدا دوست دارند»

اما اینکه خداوند ﷻ به غیر خود قسم می‌خورد مانند: ﴿وَاللَّشْمِيسُ وَضَحَلَهَا﴾ [الشمس: ۱]. ﴿لَا أُقْسِمُ بِهَذَا الْبَلَدِ﴾ [البلد: ۱]. آن را از دو جهت جواب می‌دهیم.

۱- پروردگار حاکم است، نه محکوم و سائل است نه مسئول، یعنی ما از اعمال مان پرسیده می‌شویم اما پروردگار هیچ سائلی ندارد:

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾ [الأنبياء: ۲۳].

«خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد (و بازپرسی نمی‌شود) ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند».

۲- قسم به این آیات، نشان عظمت و کمال قدرت و حکمت پروردگار در این محلوف به است.

اما آیا ما می‌توانیم به غیر الله سوگند بخوریم؟

ما به غیر الله و صفاتش به هیچ احد و چیز دیگری قسم نمی‌خوریم، زیرا از این سوگند نهی شده‌ایم و تکلیف ما روشن و واضح است. «اعراب در قدیم‌الایام به پدران و بزرگان خود قسم می‌خوردند و این امر در ابتدای اسلام موجود بود. اما پس از آن پیامبر ﷺ مردم را از آن نهی فرمودند:

«ولا تحلفوا بأبائکم ولا أمهاتکم ولا الأنداد» [صحیح ابن حبان ۴۴۳۴].

«به پدران و مادران و آنچه برای خدا شریک قرار داده‌اید، قسم نخورید».

و همچنین فرمود: «من کان حالفاً فلیحلف بالله أو لیصمت» [صحیح بخاری ۲۴۸۲]. «هرکس که می‌خواهد قسم بخورد، به خداوند قسم بخورد یا ساکت باشد».

و امام احمد به سند صحیح از امام عمر رضی الله عنه روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمودند: «من حلف بشيء دون الله فقد أشرك». «هرکس که به غیر خدا سوگند بخورد، به خداوند شرک ورزیده است».

و این شرک اصغر است، اما اگر با تعظیم و خشوع همراه باشد، شرک اکبر خواهد بود. [مجموع الفرید فی شرح کتاب التوحید باب قول الله تعالی:

﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أُنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ [البقرة: ۲۲].

بدین سان، حلف (سوگند) بغیر الله شرک است. اما جواب دو حدیث یاد شده:

جواب این نوع سوگندها را علما به دو طریق داده‌اند:

اول - این نوع کلام و مانند آن «أفْلَحَ وَأَبِيهِ» سوگند محسوب نمی‌شود و بر روی زبان‌ها جاری می‌شود در حالی که قصد سوگند وجود ندارد.

دوم - این سوگندها قبل از نهی است، یعنی در ابتدا حلف بغیر الله جایز بود و بعدها از آن نهی شد و قول «أفْلَحَ وَأَبِيهِ» و امثال آن منسوخ خواهند بود و رأی دوم ترجیح اهل علم می‌باشد.

نقل قولی از شیخ عثیمین: و اما جواب حدیثی که در صحیح مسلم است، «أفْلَحَ وَأَبِيهِ»:

اول - بعضی از علما این لفظ را انکار نموده‌اند و گفته‌اند که مناقض توحید است، اما این قول ضعیف است زیرا حدیث ثابت و صحیح است.

دوم - مشکل از نوشتن حدیث است، در قدیم نقطه را بر روی کلمات نمی‌گذاشتند، پس لفظ حدیث در اصل «أفْلَحَ وَاللَّهِ إِنَّ صَدَقَ» بوده است اما این کلام نیز بعید است، چون در نمونه‌های دیگر چنین اتفاقی نیفتاده است.

سوم - این سوگند، حلفی است که به غیر عمد یاد شده است و خداوند می‌فرماید:

﴿لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَدْتُمُ الْأَيْمَانَ﴾ [المائدة: ۸۹].

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بی‌هوده و بی‌اراده مؤاخذه نمی‌کند، اما شما را در برابر سوگندهایی که از روی قصد و اراده است، مؤاخذه می‌کند».

و این وجه نیز غیر صحیح است.

چهارم - این حلف از خصوصیات پیامبر ﷺ است، اما این نیز صحیح نیست. زیرا ادعای خاص بودن نیاز به دلیل دارد و اگر نه عام خواهد بود و تأسی به آن درست است.

پنجم - مضاف حذف شده است، یعنی اصل حدیث «أفْلَحَ رَبُّ أَبِيهِ» بوده است. اما این نیز محل احتجاج نیست و....

ششم - این حدیث منسوخ است و این بهترین تأویل و جواب است.

اما حدیث دوم

چند حدیث و روایت دیگر وجود دارد که لفظ (لعمری) در آن‌ها موجود است که بعضی از آن‌ها صحیح و بعضی ضعیفند و این حدیث نیز مرفوع بوده و راویان آن ثقه‌اند (صحیح است) و آلبانی حدیثی مشابه این را تصحیح نموده است (۲۰۲۷) و در شرح قسم به «لعمری» امام الطیبی می‌فرماید: چه بسا پیامبر ﷺ از طرف خداوند ﷻ اجازه داشته است تا چنین سوگندی بخورد و این از خصوصیات پیامبر ﷺ است. چنان که خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿لَعَمْرُكَ إِنَّهُمْ لَفِي سَكْرَتِهِمْ يَعْمَهُونَ﴾ [الحجر: ۷۲].

«به جانت قسم که آن‌ها (قوم لوط) در مستی (شبهوات و جهالت) سرگردان بودند».

و چنین حدیث را شرح می‌دهد که این نوع قسم فقط مخصوص پیامبر ﷺ است.

اما در کل می‌گوییم که

- ۱ - علما در مورد این لفظ اختلاف دارند که آیا جزء الفاظ قسم است یا نه؟
- ۲ - در صورتی که قسم باشد، می‌گوییم که مخصوص به پیامبر ﷺ است و فقط وی چنین اجازه‌ای دارد کما اینکه امام طیبی فرمودند و

دلیل اختصاصش را بیان نمودند و غیر از وی هیچ احدی حق سوگند به غیر خدا را ندارد، چنانکه نصوص بر آن دلالت دارند.

۳- در صورتی که کسی بخواهد این نوع قسم را عام اعلام نماید و بگوید مخصوص پیامبر ﷺ نیست خواهیم گفت که حدیث شاذ است.

۴- و نهایتاً قول علمایی مانند ابن عثیمین و ابن باز و... را اعلام می‌داریم که این حدیث مربوط به زمان قبل از نهی بوده است، پس منسوخ است.

این بحث را با کلام ابن مسعود رضی الله عنه «أعلم الناس بالقرآن» به پایان می‌بریم که می‌فرماید:

«لأن أحلف بالله كاذباً أحب إلي من أن أحلف بغيره صادقاً». «براستی اگر به خداوند به دروغ سوگند بخورم نزد من محبوبتر است از اینکه به غیر خدا به درست قسم یاد کنم». [القول المفید/ مجموعة الفريد شرح كتاب التوحيد/ عون المعبود شرح سنن أبي داود باب: ﴿فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَنْدَادًا وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾ ص ۲۶ شرح حدیث ۳۴۱۶ تألیف علامه العظیم آبادی مع شرح ابن قیم الجوزیه: تحقیق اسامه عکاش مکتبة التوفيقية].

موضوع چهارم: جواز تبرک جستن از قبور و اماکن

متن برگه

صحابه کرام رضی الله عنهم و امامان اهل سنت از قبور و اماکن متبرکه تبرک جسته‌اند:

الف - امام احمد ابن حنبل و حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما و سعید بن المسیب به جای نشستن پیامبر صلی الله علیه و آله روی منبر دست کشیده‌اند و برای تبرک به بدن خود مالیده‌اند. [منابع: ابن تیمیه در کتاب اقتضاء الصراط المستقیم، صفحه ۳۶۷ و....].

ب - امام احمد بن حنبل در کتاب البداية والنهاية (۸/۲) می‌فرماید: بوسیدن قبر شریف پیامبر صلی الله علیه و آله و منبر شریف ایشان برای تبرک پسندیده است.

ج - ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا وَأْتُونِي بِأَهْلِكُمْ أَجْمَعِينَ﴾ [یوسف: ۹۳]. «(یوسف گفت:) این پیراهن من را با خود (به کنعان) ببرید و آن را بر چهره‌ی او (پدرم) بیندازید تا (دوباره) بینا گردد و همه‌ی خانواده خود را به نزد من بیاورید».

در سوره یوسف آیه ۹۳ حق تعالی باعث شفای بینایی از دست رفته حضرت یعقوب علیه السلام را پیراهن حضرت یوسف علیه السلام که متبرک است، بیان می‌فرماید.

جواب

قبل از شروع کلام می‌خواهیم بدانیم که کدامیک از اصحاب رضی الله عنهم چنین کرده است و کدامین ائمه، از قبور (به قول شما متبرکه) تبرک جستند؟ این سؤال را مطرح کردم تا بدانید هیچ احدی از اصحاب رضی الله عنهم و ائمه اهل سنت از قبور تبرک نجسته‌اند و بلکه فقط چند فعلی نسبت به منبر پیامبر صلی الله علیه و آله انجام داده‌اند که آن‌ها را تشریح خواهیم کرد. اما از هیچ قبر و مقبره‌ای تبرک نجسته‌اند و هیچ قبری را متبرک ندانسته‌اند و در ادامه، وصف اعمال صحابه رضی الله عنهم و ائمه را نقل خواهیم نمود.

اما قبل از آن، کلمه برکت و مدلولات آن را شرح می‌دهیم. «برکه» از تبرک باب تفاعل می‌باشد که به معنای کثرت و فراوانی خیر است و از برگه گرفته شده است، جایی که آب در آن فراوان و ثابت است، پس برکت و طلب برکت یعنی طلب خیر فراوان، اما حال برکت از کجا و چگونه حاصل می‌شود؟ آیا از سنگ‌ها و درختان و قبور برکت حاصل می‌شود یا نه! بلکه برکت فقط از طرف خداوند عز و جل جاری می‌گردد.

بله، برکت فقط از خداوند عز و جل است که آن را به وسیله‌ی اسباب بر مخلوقات عطا می‌کند و طلب برکت از دو امر خارج نیست:
اول - تبرک به وسیله‌ی یک امر شرعی، برای مثال به وسیله قرآن که خداوند می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبْرَكٌ﴾ [ص: ۲۹].

«(این قرآن) کتاب پر خیر و برکتی است و آن را به‌سوی تو فرو فرستاده‌ایم.»
و از برکات این قرآن فتوحی حاصل می‌شود و امت‌های مشرک فراوانی از بین رفته و مسلمانان به حکومت می‌رسند و از دیگر برکت‌های این است

که خواندن یک حرفش ۱۰ حسنه محسوب می‌شود، بدین طریق نیز برکت فراوانی از طرف خداوند ﷻ برای مخلوقات به سبب قرآن حاصل می‌شود.

دوم - طلب برکت از امور حَسَن، مانند تعلیم، دعا و... مثلاً کسی که علمش را نشر می‌دهد و مردم را به این دعوت می‌دهد، زکات علم خویش را می‌پردازد، به سبب نشر این علم، خداوند ﷻ برکتی در علم او و به وسیله‌ی دعا، خداوند ﷻ برکتی در علم و عمر و... شخص قرار می‌دهد. بدین سان متوجه می‌شویم که برکت نیز فقط از طرف خداوند حاصل می‌شود و خداوند ﷻ آن را در اسبابی که خود روشن نموده، ایجاد کرده و سبب رساندن برکت به مخلوقات می‌کند، و تمامی این امور بدان خاطر است که اعتقاد مسلمان موحد به توحید یگانه شود، یعنی اینکه بداند تنها خداوند ﷻ است که نفع می‌رساند و ضرر را دفع می‌کند و هم اوست ضار و نافع و غیر از او کسی در رساندن خیر و شر به مخلوقات دخل و تصرفی ندارد. پس:

اولاً: برکت را فقط خداوند ﷻ می‌دهد و سنگ‌ها و درختان و صالحان و انبیا و اولیا و ملائکه و... صاحب برکت نیستند.

ثانیاً: خداوند ﷻ مکان نزول برکت را روشن نموده‌است، همانند برکتی که در قرآن، تعلیم، دعا و... قرار داده‌است و خداوند ﷻ مقرر کرده است که قبور و درختان و سنگ‌ها و... صاحب هیچ برکتی نیستند. یعنی اینکه حتی محل نزول برکت خداوند ﷻ نیستند و این را در دلایل آتی شرح داده و اثبات خواهیم کرد. اما برخی برکات موهوم و باطله وجود دارند، مثل آنکه دجال صفتان مبلغ آن هستند: که فلان مرده یا ولی برکت بر شما می‌فرستد و در زندگی و ثمرتان تأثیر خواهد گذاشت و بدین طریق خوف و رجایی نسبت به نفع و ضرر رسانی این شیوخ و مقابر در دل مردم قرار می‌گیرد تا آنجا که این قبور و زیارتگاه‌ها و درختان و سنگ‌ها را ضار و نافع می‌دانند و

شریکی برای خداوند ﷻ قائل می‌شوند، اما این برکات، باطل هستند و تأثیری ندارند.

اما چگونه برکات باطله و صحیح را در نزد افراد و اولیا تشخیص دهیم؟ شناخت برکات از اولیا به وسیله‌ی شناخت آن شخص حاصل می‌شود، اگر شخص، از اولیای متقین و تابع سنت باشد و از بدعت دوری گزیند، خداوند ﷻ او را سببی برای رساندن برکت به مردم می‌کند. همانند شیخ الإسلام ابن تیمیه که خداوند ﷻ در حال حیات او به سبب وی، برکات فراوانی را به مردم رساند و با مردن ایشان نیز تألیفات و علومشان موجب برکت در علم مسلمین شد. اما اکثر شیوخ امروزی بویی از علم و دین نبرده‌اند و کارشان جدل و حيله و نیرنگ و شعبده‌بازی و سحر است و قلوبشان به جای ذکر قرآن و سنت، محل هوی و بدعت شده است و افعالشان مخالف دین است، اینان نه تنها صاحب برکت نبوده، بلکه سببی برای برکت صحیح از طرف خداوند ﷻ نیستند و برکتشان موهوم است و شیطان یاور آن‌ها می‌باشد. اما درختان نیز صاحب و محل نزول برکت نیستند. برای مثال درخت بیعة الرضوان که محل آن همه فتح و نصرت بود، زمانی که مردم داشتند به چنین عقیده‌ای می‌رسیدند که این درخت مبارک است و با درختان دیگر تفاوتی دارد، امیرالمومنین عمر ابن خطاب رضی الله عنه امر کرد تا این درخت را قطع نمایند و این از بزرگترین حسناش (در نظر ائمه و علمای مسلمین) است. این اعتقاد عمر ابن خطاب رضی الله عنه است به مکانی که شما آن را متبرکه می‌پندارید. سنگ‌ها نیز محل نزول برکت نیستند حتی آن تخته سنگی که در بیت المقدس است، و همچنین حجر الاسود که متبرک نیست، بلکه فقط برای تعبد آن را مسح نموده و می‌بوسند و پیامبر صلی الله علیه و آله و اصحاب رضی الله عنهم، اعتقادی به برکت‌دار بودنش ندارند و امام عمر رضی الله عنه هنگامی که سنگ (حجر الاسود) را

می‌بوسید می‌گفت: یقین دارم که تو تکه سنگی هستی و هیچ ضرر و نفعی نخواهی داشت و اگر شاهد این نبودم که پیامبر ﷺ تو را می‌بوسید، هیچ‌گاه تو را نمی‌بوسیدم. پس بوسیدن فقط برای حجرالاسود، آن هم تعبد و اتباع پیامبر ﷺ است و هیچ سنگی در دنیا نیز چنین حالی ندارد و این سنگ نیز به فضل شرع به این مکان رسیده و گرنه هیچ سنگی و هیچ مکانی موجود نیست که محل برکت یا قابلیت مسح و... را چه از لحاظ برکتی و چه تعبدی داشته باشد، و همچنین خانه‌ها، قبه‌ها، حجره‌ها، حتی حجره پیامبر ﷺ بخاطر تبرک لمس نمی‌شود. [المجموع الفریدی فی شرح کتاب التوحید باب تبرک بالشجر و حجر و نحوهما ص ۲۷۹]. ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ [النجم: ۱۹].

این آیات در اثبات عقیده‌ی مؤمنان و رد عقیده‌ی مشرکان است، خداوند ﷻ در این آیه به مشرکان می‌فرماید که آیا این سه بت (لات، منات، عزی) سود و ضرری برای شما دارند؟ ﴿أَفَرَأَيْتُمُ اللَّاتَ وَالْعُزَّىٰ﴾ آیا به شما نفع می‌رسانند؟ آیا ضرری از شما دفع می‌کنند؟ آیا رزقی برای شما جلب می‌کنند؟ آن‌ها جوابی برای گفتن ندارند چرا که در بدر و دیگر غزوات نفعی نداشتند و نتوانستند شکست‌هایی را که خداوند ﷻ نصیب کفار کرده بود، دفع کنند و... تا بدانجا که در شرح کلمه‌ی لات آمده که: لات بتی در طائف و در بنی ثقیف بود و در تفسیر لات دو قول از اهل علم وجود دارد:

اول: اینکه کلمه‌ی لات را مخفف بخوانیم که اسم سنگی صاف و نرم و بزرگ بود که طرح و نقش‌هایی بر آن وجود داشت و مشرکان از آن برکت می‌طلبیدند و قضای حاجت‌شان را می‌خواستند، و می‌خواستند سختی‌ها را برایشان راحت نماید.

دوم: لات را با تشدید تلفظ نماییم که اسم فاعل است، و در اصل او مردی صالح بود که حاجیان را شراب و طعام می‌داد و می‌خواست خود را به خداوند نزدیک کند، هنگامی که فوت کرد، مردم دور قبورش معتکف شدند. و از آن برکت می‌جستند، همان گونه که قوم نوح در مورد صالحان خود چنین کردند و فریب شیطان را خوردند. و این نوع غلو و زیاده‌روی در صالحین از قدیم‌الایام موجود بوده و هم‌اکنون به وفور یافت می‌شود. پس این آیات، منع تبرک به احجار و قبور را اثبات می‌نمایند.

اما عزى بتی برای اهل مکه بود که از سه درخت صمغ‌دار ساخته شده بود و بنایی در کنارش قرار داشت که پرده‌ای بر روی آن قرار داشت و اهل مکه و قریش آن را عبادت می‌کردند، تا بدانجا که در روز احد، ابوسفیان ندا سر داد: ما عزى را داریم و شما عزى ندارید و پیامبر ﷺ فرمود جوابش را بدهید: (و بگوئید الله مولای ماست و شما مولایی ندارید). اما پیامبر ﷺ روز فتح مکه، خالد بن ولید رضی الله عنه را مأمور کرد تا آن را منهدم کند و درختان را قطع کند، خالد رضی الله عنه این کار را انجام داد هنگامی که برگشت پیامبر ﷺ فرمود: چیزی را انجام ندادی، خالد دوباره برگشت و در آنجا زنی سیاه‌پوش بود که زاری می‌کرد او را کشت. هنگامی که او را کشت و نزد پیامبر ﷺ برگشت، پیامبر ﷺ فرمود که «تلك العزی». «در آن عزى بود».

اما منات بتی نزدیک مدینه بود که مردم مدینه در آنجا به حالت احرام در می‌آمدند، تا به کعبه برسند اما هنگام فتح مکه پیامبر ﷺ، علی ابن ابی طالب رضی الله عنه را مأمور انهدام آن نمود و... این آیه بر بطلان تبرک درختان و سنگ‌ها و... اشاره دارد، و از این دلایل ثابت می‌شود که اگر کسی به قبور یا سنگی یا درختی متبرک شود و از آن تبرک بجوید و معتقد باشد که غیر از خداوند عز و جل نیز موجبات ضرر و نفع می‌شود یا نه به وسیله عبادتی (مانند

سجده بردن، ذبح و نحر...) به وی نزدیک شود، او همانند عبداللّات و عبدالعزی است و فرقی بین قبور و احجار وجود ندارد (براساس تفسیر دوم). کسانی که امروز قبور را پرستش می کنند، همان لات را می پرستند. قرآن در این مورد واضح است، اما احتیاج به تدبیر است و (مدبر در آیات قرآن به آن نتیجه می رسد) و بدین طریق باید عقاید و عبادات فاسد و خرافی را دور انداخت و به (توحید) در زیر چراغ کتاب و سنت بازگشت. [مجموع الفرید با کمی اختصار ص ۲۶۲ باب تبرک به شجر و...].

دلیل دیگر: ابی واقد اللیثی می گوید: که با پیامبر ﷺ به طرف حنین بیرون رفتیم و تازه از کفر به اسلام هدایت شده بودیم، مشرکان درخت سدري داشتند که نزد آن اقامت کرده و سلاحهای خود را بدان آویزان می کردند که به آن ذات انواط می گفتند، هنگامی که از کنار آن (ذات انواط) گذشتیم، گفتیم: ای پیامبر خدا ﷺ برای ما ذات انواطی قرار ده که همانند ذات انواط آنان باشد، پیامبر ﷺ فرمود: «اللّٰهُ اَكْبَرُ، اِنِّهَا السَّنَنُ، قَلْتُمْ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، كَمَا قَالَتْ بَنُو إِسْرَائِيلَ لِمُوسَى: ﴿أَجْعَلْ لَنَا إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ﴾ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ﴾ [الأعراف: ۱۳۸]. لتركبن سنن من كان قبلكم».

«الله اكبر، براستی این سنت خداوند است، سوگند به آنکس که جانم در دست اوست آنچه را که بنی اسرائیل به موسی گفتند، شما نیز گفتید. بنی اسرائیل گفتند: (ای موسی برایمان خدایی را قرار بده همانطور که آن قوم خدایی دارند موسی گفت: براستی شما قومی جاهل هستید) شما نیز بر سنن امت های قبل از خود می روید». [مسند احمد ۵/۲۱۸] (ترمذی أبواب الفتن باب ما جاء لتركبن سنن من كان قبلکم ۳۴۳/۶) (و صحیح ابن حبان ۱۸۳۵) و...].

قول: «یا رسول الله اجعل لنا ذات أنواط» یعنی اینکه درختی برای ما قرار ده تا سلاحمان را بر آن آویخته و نزد آن جهت رسیدن به برکت

بنشینیم، و واکنش و جواب صریح پیامبر ﷺ مبین تمامی امور است که این کار را شرک می‌داند و تنها عذر به جهل آن دسته از اصحاب مانع کافر شدنشان می‌شود، اما قبرپرستان می‌گویند این شرک نیست، بلکه توسل است و محبت به اولیا و صالحین است، اما باید بگوییم که اولیا به این عمل راضی نیستند که قبورشان ذات انواط و لات و عزی و... شود. کما اینکه پیامبر ﷺ می‌فرماید و دعا می‌کند که: «پروردگارا، قبر من را بت قرار مده، چرا که غضب خداوند بر قومی که قبور انبیای خود را به سجده گرفته بودند، شدید شد».

در نتیجه: معانی اثبات می‌کنند که این نوع اظهار محبت و اظهار شراکت صالحین و وفا به حقوقشان و... همگی همان شرک حقیقی‌اند، یعنی همان تبرک به درختان و قبر و... می‌باشد. اگر چه فاعل این افعال اسم این افعال را تغییر دهد. چونکه «الأسماء لایتغیر الحقائق»: «أسماء حقیقت امور را عوض نمی‌کنند». [المجموع الفرید شرح کتاب التوحید، باب من تبرک بشجرة أو جمرة ص ۲۷۰].

اما ناگفته نماند که در زمان حیات پیامبر ﷺ موهای پیامبر ﷺ، آب باقی مانده از وضویش و ناخنهایش و... همگی برکت داشتند و اصحاب از آن بهره می‌بردند، اما این فقط مخصوص به پیامبر ﷺ بود و سایر افراد چنین حق و برکتی را شامل نمی‌شوند، کما اینکه ابوبکر و عمر و عثمان و علی و طلحه و زبیر و... از بزرگترین اولیاء‌اند و هیچکس از افراد بشر بعد از انبیا به آنها نمی‌رسد، اما نه اصحاب و نه تابعین با این ائمه چنان نکرده‌اند که با پیامبر ﷺ صورت می‌گرفت.

اما رد شبهات وارده

به این نتیجه رسیدیم که حقیقت تبرک چیست؟ و آیا قبور و چوب‌ها و درختان و... برکت دارند یا نه؟ اما برای اینکه روشن نمائیم که عقیده‌ی اصحاب رضی الله عنہم و ائمه بر این امور یاد شده چیست، پاسخ شبهات را می‌دهیم:

ابن تیمیه در کتاب «اقتضاء الصراط المستقیم». «دارالحدیث، تحقیق عصام الدین الصبابطی، ص ۳۱۳». حکم مکروه بودن بوسیدن قبور را بیان می‌دارد و پس از آن روایتی بدین ترتیب روایت می‌کند: که ابوبکر الاثرم می‌گوید: از ابی عبدالله (احمد بن حنبل) در مورد لمس و مسح منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم: اما او این کار را انکار کرد و گفت چنین کاری را نمی‌شناسم و در مورد منبر از او پرسیدم که در آنجاست که به قول ابن عمر و سعید بن مسیب اشاره شده است که آن را مسح می‌نمودند (اما فقط منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نه قبرش) تنها به خاطر همین فعل ابن عمر، امام احمد اجازه لمس منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را داده آن هم نه به منظور تبرک و هیچ چیز دیگری. اما امام مالک حتی دست زدن (مسح منبر) را نیز مکروه می‌داند کما اینکه مسح قبر را مکروه می‌داند. آنهم به دلیل اینکه نمی‌خواهند، قبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به مسجد گرفته شود «لا تتخذوا قبوری عیداً». «قبر من را عید (محل تجمع) قرار ندهید».

و بوسیدن آن را به کلی منع می‌کنند. به هر حال می‌بینیم که به هیچ وجه رأی ائمه بر بوسیدن و تبرک قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه نیست بلکه کاملاً مخالف آن است، تنها جواز مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از طرف امام احمد و سعید بن مسیب و ابن عمر رضی الله عنہما آن هم بغیر تبرک داده شده است که از طرف ائمه مورد مخالفت قرار گرفته است. و این هم تنها مخصوص به منبر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است. اما همانگونه که امام ابن تیمیه می‌فرماید:

امروز منبر سوخته است و نشیمنگاه هم باقی نمانده است و تنها چیزی که از منبر باقی مانده است، تکه‌ای از چوب کوچکی است، پس این حکم (مسح منبر و نشیمنگاه پیامبر ﷺ) نیز خود به خود ملغی است.

اما بخش آخر و داستان حضرت یوسف عليه السلام: حقیقتاً نمی‌دانم که هدف مؤلف چیست؟ آیا می‌خواهد پیراهن یوسف عليه السلام را با چه چیزی قیاس کند؟؟؟ با پیراهن شیوخ امروزی؟؟!! این آیه را می‌توانید در تفسیر ابن کثیر بنگرید و ببینید که هیچ بحثی از تبرک، مبارک بودن پیراهن و غیر آن نیست و تفسیری ساده از این آیه است چرا که این کار معجزه است، معجزه هم مخصوص انبیا است و این معجزه هم ربطی به برکت قبور و اماکن (به قول مؤلف) متبرکه ندارد. در حقیقت هیچ رابطه‌ای بین این دو بحث وجود ندارد تا شرحش دهیم.

موضوع پنجم: اهدای ثواب فاتحه و قرائت قرآن

متن برگه

ثواب فاتحه و قرائت قرآن و همچنین صدقات به مردگان می‌رسد. پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «من مرَّ بين المقابر فقرأ قل هو الله أحد عشرة مرة ثم للأموات أعطي من الأجر بعدد الأموات» ترجمه: هر کس از قبرستان عبور کرد ۱۰ بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آن را به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد اموات ثواب می‌رسد. [منابع: شرح صحیح بخاری جلد ۴ ص ۴۹۷ باب وصول ثواب قرائت قرآن، امام احمد بن حنبل و ابوحنیفه می‌فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المذهب، فتوای امام شافعی واصحاب ایشان می‌فرمایند: فاتحه به مرده می‌رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود].

جواب

اما درباره‌ی ثواب رسیدن قرائت قرآن به مردگان باید بگوئیم که دوست‌داران بدعت و خرافات آن را همانند رکن و اصلی از اصول دین گرفته و بدان چسپیده‌اند و مخالفان خود را در این مورد به بی‌دینی و لامذهب بودن متهم می‌کنند. قبل از هر چیز به بررسی حدیثی می‌پردازیم که نویسنده برگه از آن به عنوان دلیلی محکم برای اثبات ادعایش استفاده کرده است:

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرماید: «من مرّ بین المقابر فقراً قل هو الله أحد عشرة مرة ثم للأموات اعطي من الأجر بعدد الأموات». «هر کس از قبرستان عبور کرد ۱۰ بار قل هو الله احد بخواند و ثواب آن را به اهل قبور هدیه کند به هر قبر به تعداد اموات ثواب می‌رسد». [منبع شرح صحیح بخاری ۴/۴۹۷ باب وصول ثواب قرائت قرآن].

اما بدانید که اصولاً در کتاب صحیح بخاری بابی به عنوان باب وصول ثواب قرائت قرآن وجود ندارد و در صورتی که حدیثی از آن هم در صحیح بخاری در این رابطه وجود می‌داشت دیگر هیچگونه اختلافی در این مورد ما بین علمای دین پیش نمی‌آمد. در حاشیه ارشاد الساری (شرح بخاری ج ۷ ص ۹۰، ۹۱ وج ۱ ص ۱۱۹، ۱۲۰) نظر امام شافعی یعنی عدم وصول ثواب قرائت قرآن به اموات موجود است. در ادامه نوشته‌های نویسنده برگه، اقوالی از ائمه مذاهب در رابطه با رسیدن ثواب قرائت به اموات مطرح گشته که امام احمد و امام ابوحنیفه می‌فرمایند: ثواب قرائت قرآن به میت می‌رسد. همین منبع به نقل از کتاب سنن ابوبکر نجار، امام نووی در شرح المذهب و فتوای امام شافعی و اصحاب ایشان می‌فرماید فاتحه به مرده می‌رسد و افضل آن است برای میت قرآن ختم شود. این شاء الله در صدق یا کذب بودن گفته‌های بالا معیار حقیقت مطالب فوق را با مراجعه به اهم کتب مذاهب چهار گانه می‌سنجیم. براستی که هیچگونه فاتحه و امثال آن و هدیه ثوابش به مردگان در راه و روش و برنامه پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم و تابعین و امامان مجتهد وجود نداشته و ذکری از آن ننموده‌اند و حتی در یک آیه یا حدیثی به آن اشاره نشده است. بنابراین چنین عملی بدعت و بی‌اساس و اضافه نمودن به دین محسوب می‌شود. اما در غیر جلسه تعزیه و سایر اوقات درباره اینکه آیا خواندن قرآن برای اموات و هدیه ثوابش به آنان مشروع است یا ممنوع؟ میان علما اختلافی جزئی موجود است.

همانا دعای خیر برای زنده و مرده طبق آیات و احادیث صحیح، مشروع و مجاز است و هیچکسی مخالف آن نبوده و نخواهد بود. اما آنچه جای اختلاف و نزاع است، این است افرادی که مقداری قرآن یا سوره‌ی حمد و سوره اخلاص را می‌خوانند و ثوابش را به اموات هدیه می‌کنند، آیا چنین عملی در شرع و کتب دینی مدون جایگاهی دارد یا نه؟

۱- در احادیث آمده که می‌توان بدهی میت را بجای او پرداخت نموده و برای میت دعای خیر نموده، می‌توان به جای او صدقه داد، می‌توان به جای او حج کرد، اما در هیچ یک از احادیث صحیح نیامده که: می‌توان برای اموات قرآن خواند و ثوابش را به او هدیه کرد، و اگر چنین فعلی مشروع بود می‌بایستی در اثنای این احادیث اشاره‌ای مختصر بدان می‌شد و حال آنکه نه چنین چیزی موجود است و نه تا حال مدافعان این عمل آن را با حدیثی صحیح، مستدل و مستند نموده‌اند.

البته احادیثی که گویای حج کردن به جای میت، صدقه دادن به جای میت و مشابه این مطالب هستند، میان علما جای نزاع و اختلاف هستند.

۲- در حدیثی صحیح به روایت امام مسلم آمده است: «وقتی که بنی‌آدم فوت نماید بعد از مردنش تنها سه چیز برای او نافع و مفید خواهد بود: ۱- صدقه جاریه ۲- علم نافع ۳- فرزند صالح و مؤمنی که برای پدر و مادرش دعای خیر کند». و در صحیح بخاری نیز روایتی مشابه روایت بالا وارد است. اما خواندن قرآن و هدیه ثواب آن به میت و فاتحه‌ای که در جلسات تعزیه و امثال آن و یا بعد از نماز تلاوت می‌کنند، هیچگونه سند شرعی ندارد و از اعمال هیچ یک از رجال بزرگ دینی (پیامبر ﷺ، صحابه رضی الله عنهم، تابعین و مجتهدان) نبوده است و آنان چنین هدیه و سوغاتی برای اموات نفرستاده‌اند،

بنابراین هیچ‌گونه صورت شرعی ندارد. حال نظر ائمه اربعه در این مورد با ذکر منابع:

الف) مذهب امام شافعی

الاذکار امام نووی ص ۵۲، شرح صحیح مسلم ج ۴ ص ۳۲۹، شرح منهج ابن النحوی: «وَأَمَّا قِرَاءَةُ الْقُرْآنِ وَجَعَلَ ثَوَابَهَا لِلْمِيتِ فَمَذْهَبُ إِمَامِ الشَّافِعِيِّ وَالْجُمْهُورِ أَمَّا لَا تَصِلُ الْمِيتُ أَوْ لَا تَلْحَقُ الْمِيتُ»؛ «هیچ‌گونه قرائت قرآن و قرار دادن ثواب آن برای میت در مذهب شافعی و اکثر علمای شافعی مذهب، برای میت مفید نخواهد بود و هیچ‌گونه مشروعیتی ندارد».

ب) مذهب امام ابوحنیفه

فقه اکبر ملا علی قاری ص ۱۱۰، شارح احیاء ۲۸۰/۳: خواندن قرآن در کنار قبر و یا هر جای دیگری برای مرده مکروه است و هیچ‌گونه سند شرعی ندارد. این مذهب امام ابوحنیفه، امام مالک و امام احمد می‌باشد.

ج) مذهب امام احمد

امام ابوالحسن بعلی در کتاب الاختیارات می‌فرماید: چنین فاتحه و هدیه ثواب آن به اموات هیچ‌گونه سندی از طرف پیامبر ﷺ و صحابه رضی الله عنهم ندارد و مذهب امام احمد نیز بر این است که: خواندن قرآن بر میت و یا بر قبرش بدعت است. همانطور که هدیه‌ی ثواب آن فاتحه‌ای که بعد از نمازهای واجب می‌خوانند و آن را به اموات هدیه می‌کنند، بدعت است.

نکته: پس بار دیگر با تکیه بر اسناد (بند های الف، ب، ج) چهره اصلی نویسنده برگه ظاهر گردید آنجا که مدعی شده بود (امام احمد، امام شافعی و امام ابوحنیفه) برآنند که ثواب قرائت قرآن به اموات می‌رسد، جای تعجب است که چرا نامی از امام مالک مطرح نکرده است؟؟؟

د) مذهب امام مالک

شیخ دردیر در کتاب شرح الصغیر (۱/۱۸۰) می‌فرماید: «خواندن قرآن کنار میت و یا در قبرستان مکروه است و بدعت». شیخ ابن ابی جمره می‌فرماید: «خواندن قرآن و هدیه آن به میت در کنار قبر و یا در هر جای دیگر بدعت و بی‌اساس است»، علامه عدوی در حاشیه خود بر شرح ابو الحسن بر همین رأی است.

و اما رأی مفسران بزرگ اهل سنت در این مورد

۱- امام ابن کثیر در تفسیر خود می‌فرماید: با توجه به آیات قرآن از جمله: ﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ﴾ [فاطر: ۱۸]. ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا﴾ [فصلت: ۴۶]. هیچکس نمی‌تواند اجر و حسنات دیگران را بدوش گیرد. من هم (ابن کثیر) نظر امام شافعی را قبول دارم که با توجه به آیه‌ی: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ [النجم: ۳۹] بر این باور است که هیچگونه قرائت قرآن و فاتحه‌ای برای میت مفید نیست.

۲- امام شوکانی در تفسیر خود می‌گوید: با توجه به آیه‌ی: ﴿وَأَنْ لَّيْسَ لِلْإِنْسَانِ إِلَّا مَا سَعَىٰ﴾ هیچگونه اجر و پاداشی از طرف دیگران به میت نمی‌رسد. غیر از تلاش و کوشش عمر دنیایی خود نباشد.

۳- سید محمد رشید رضا در تفسیر خود (المنار) در اواخر سوره‌ی انعام همین رأی را دارد.

۴- امام صنعانی در کتاب سبل السلام نیز بر همین رأی است.

۵- امام سیوطی در جامع الصغیر نیز بر همین رأی است.

این را هم گفته باشیم که اکثر مطالب و مدارک مورد استفاده را از مذهب امام شافعی و علمای شافعی مذهب گرفته‌ایم تا بهانه جاهلانه بهانه‌جویان را ناکام نموده باشیم.

کلام آخر

در راستای رسیدن به منافع دنیوی گاهی افراد از حدود شرعی خویش تجاوز می‌کنند و بر دین طغیان می‌نمایند و عامل افساد می‌گردند. اصول الهی را در مقابل دنیای خویش پایمال می‌کنند و نعمت هدایت خدای را کفران می‌گویند. بدین وسیله هم خود را گمراه می‌کنند و هم باعث ضلالت دیگران می‌شوند.

اینگونه می‌شود که رأس فتنه می‌گردند و معاند شرع و دشمن خدای تعالی و مفسد فی الارض می‌شوند. با اینکار می‌خواهند حق را بیپوشانند و کلام حق را از موضع خود منحرف نمایند:

﴿يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ﴾ [النساء: ۴۶].

«سخنان را از جاهای خود منحرف می‌گردانند (و کلام را از معانی اصلی به دور می‌دارند و وارونه و چندگونه و چند پهلو صحبت می‌کنند)». اما برآستی کلمه حق از عزیزترین کلمات است که در بین مسلمانان گم نمی‌شود، هرچند عده‌ای امروزه آن را گم بدانند و بخواهند از آب گل‌آلود، ماهی خود را بگیرند. اما حق واضح است و بیان آن آسان و حفظ آن را خداوند خود تکفل کرده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾ [الحجر: ۹].

«ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم (و تا روز رستاخیز آن را از دستبرد دشمنان و از هرگونه تغییر و تبدیل زمان محفوظ و مصون می‌داریم)».

در راستای حفظ حق، خداوند مؤمنانی را مسلح به علم و بصیرت می‌کند تا با استفاده از نیروهای روحی و جسمی خود، حق را نصرت دهند و خدا نیز با آنان دین خود را تایید کند:

﴿هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِبَصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ﴾ [الأنفال: ۶۲]. پس خوشا به حال آنان که با حق هم جهت می‌شوند و آن را درک می‌کنند و در زندگی خود جاری و ساری می‌کنند و در راستای حق خواهی، جان و مال خود را در قبال بهشتی برین به خداوند می‌فروشند:

﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ﴾ [التوبة: ۱۱۱].

و آنانند که خداوند از ایشان راضی و آنها هم از خدایشان راضی می‌شوند:

﴿رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ﴾ [التوبة: ۱۰۰].

این را خدای متعال مزد حق خواهی و حق طلبی آنان قرار داده است و بیشتر از آن را هم نصیبشان می‌نماید:

﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ﴾ [یونس: ۲۶].

به امید آنکه همه‌ی ما حق‌خواه و باطل‌گریز باشیم که حق ماندنی و باطل رفتنی است:

﴿وَقُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾ [الإسراء: ۸۱].

﴿سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُونَ﴾ (۱۸۰) وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ (۱۸۱) وَالْحَمْدُ

لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ (۱۸۲). [الصفات: ۱۸۰-۱۸۲]

منابع

- ١- قرآن كريم.
- ٢- القول المفيد شرح كتاب التوحيد .
- ٣- صحيح بخارى (فتح البارى شرح ابن حجر).
- ٤- الوابل الصيب من الكلم الطيب.
- ٥- صحيح مسلم (شرح نووى).
- ٦- تفسير ابن كثير.
- ٧- مسند امام احمد.
- ٨- البراهين الواضحات فى عدم سماع الأموات.
- ٩- عون المعبود شرح سنن ابى داود.
- ١٠- تعزیه اسلامى.
- ١١- شرح سنن نسائى (سيوطى) و (سندى).
- ١٢- مجموع الفريد فى شرح كتاب التوحيد.
- ١٣- اقتضاء الصراط المستقيم.